

سرودم در این نامه خسروی
دو ده داستان از شه بهلوی

حکایت کند نامه نامدار
ز رخشنده عهد شه تاجدار

دهد نامه آیندگان را خیر
زمجد و بزرگی این بوم و بر

بماناد این ذمتمش شهریار
بس ازم رکش من بهترین بادگار

پهلوی نامشیری

جلد اول

تاریخ منظوم دوران پراچند زندگی اعلیحضرت هما یون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی

از ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۹

اثر طبع

میرزا موسی مشیری
کرمانشاهی

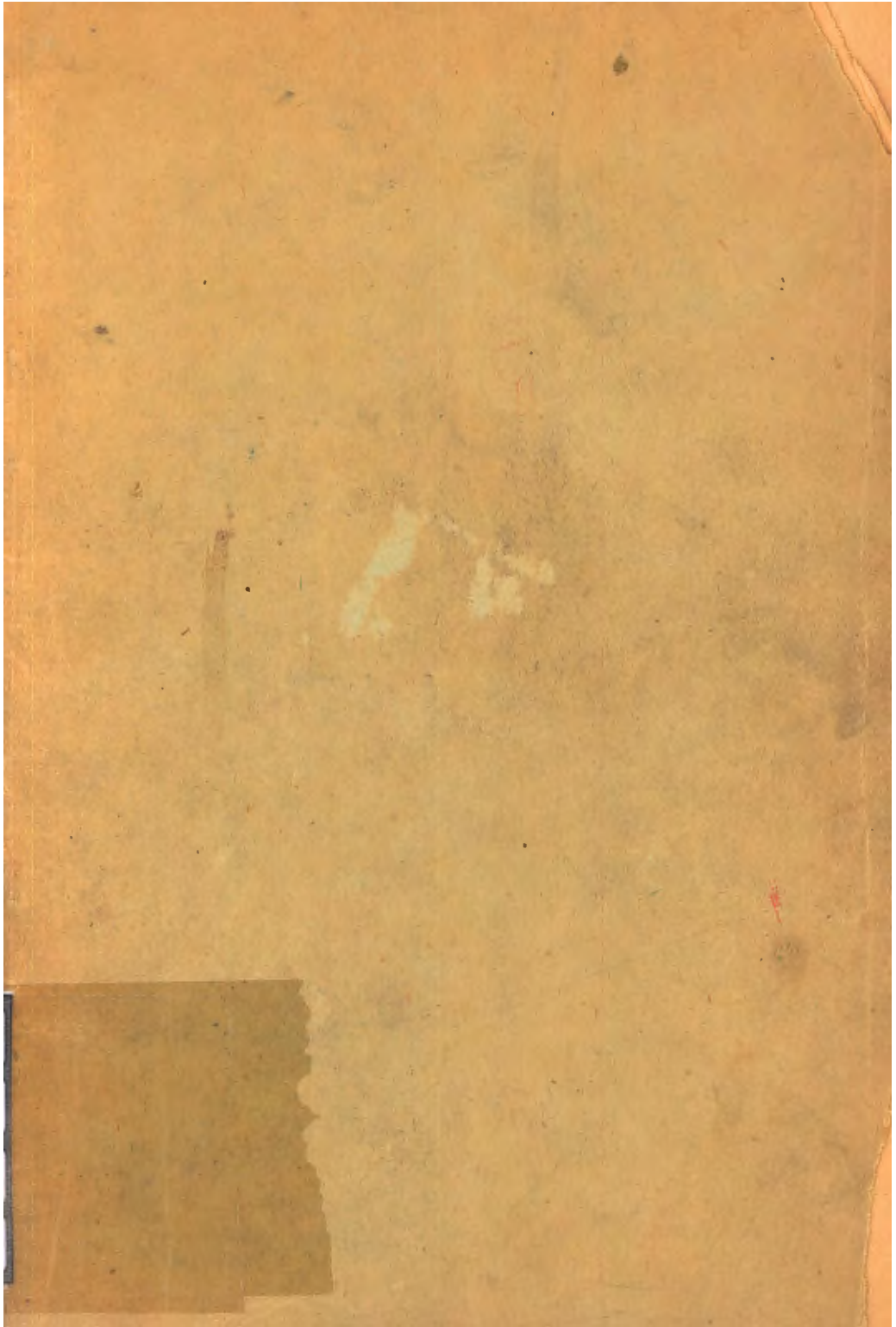
چاپ اول

فروردین ماه ۱۳۳۷

بها: ۴۰ ریال

حق طبع محفوظ و مخصوص مورخ و حق ترجمه آزاد است

تهران - چاپخانه مهر ایران





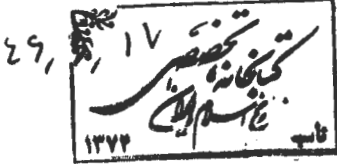
پلوی
(۲)

۲

۳

۱۴

عمرت



سرودم در این نامه خسروی
دو ده داستان از شه پهلوی

حکایت کند نامه نامدار
ز رخشنده عهد شه تاجدار

دهد نامه آبنندگان را خبر
زمجد و بزرگی این بوم و بر

بماناد این دفتر شهریار
بس از مرکز من بهترین یادگار

پهلوی نامه مشیری

جلد اول

تاریخ منظوم دوران پرافتخار زندگی اعلیحضرت بهایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی

از ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۹

اثر طبع

اسکن شد

میر موسی مشیری
کرستانی

چاپ اول

فروردین ماه ۱۳۳۷

بامقدمه استاد سخن دکتر نصره الله کاسمی استاد دانشمند دانشگاه

حق طبع محفوظ و مخصوص مورخ و حق ترجمه آزاد است

تهران - چاپخانه مهر ایران

از ایرا بماند همی پایدار
خداوند کیهان و خورشید و ماه

شهنشه بود سایه کردگار
بود یاور میهن و دین و شاه



ز پستان مامی فرشته خصال
خدا و وطن را پرستنده است

هر آنکس که نوشیده شیر حلال
روانش ز مهر شه آکنده است

شماره ۹۷۰۲ مورخه ۲۰۲۰ ار ۳۶

دربار شاهنشاهی

آقای میرموسی مشیری معاون مدیر کل وزارت فرهنگ کتاب پهلوی نامه شما که تاریخ منظوم دوران زندگانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است و نسخه اصلی آن قبلاً به پیشگاه مقدس ملوکانه تقدیم و مورد توجه و عنایت ذات شاهانه واقع شده بود باینجانب رسید زحمات شما در تنظیم این مجموعه که حاکی از ذوق ادبی و حس میهن پرستی شماست از هر جهت شایان تقدیر است. موفقیت شما را در خدمات ملی از خداوند متعال آرزو مندیم. چنانکه خواسته بودید بقسمت مطبوعات وزارت دربار شاهنشاهی دستور داده شد که مدارک و اطلاعاتی را که برای تکمیل این کتاب لازم دارید در اختیار شما بگذارند.

وزیر دربار شاهنشاهی حسین علاء

بسمه تعالی

در مشرق زمین و بخصوص در ایران که شعر و ادب رواج و رونق بی‌سزا دارد و فنی و هنری ارزنده و ارجمند بشمار میرود نظم یکی از طرق شایسته بیان است و شاعران میکوشند که اصول علمی و فنی و فلسفی را با آن زبان شرح دهند و حتی تاریخ زمان خویش را بشعر بنویسند و بیادگار گذارند از آنرو یکی از طرق تاریخ نویسی را شاعران برعهده دارند و بنیروی طبع و قاده و قریحه خداداد حوادث و اتفاقات را منظوم میسازند و بدین طریق اسناد و مدارک تاریخی تنظیم و تدوین میکنند. این روش تاریخ نویسی در قدیم رواج فراوان داشت و اینک مورخین موشکاف و کنجکاو در مواقع تتبع ناگزیرند که بدو اوبین و تدکرهها رجوع کنند و از آثار شاعران حوادث و سوانح تاریخی را استخراج کنند و از آن تاریخ عصری و یاجریان سلطنت پادشاهی

را روشن سازند.

دردوره ما که وسائل طبع و انتشار و ثبت و درج حوادث و اتفاقات متنوع و فراوان است و امری نیست که در گوشه‌ای از جهان صورت گیرد و بطرق مختلف مضبوط و مسطور نگردد باز گاه بگاه این روش دیرین دیده میشود و شاعران میکوشند که باز بان متعارف فن و هنر خود وقایع روزگار خویش را منظوم سازند و بتاریخ بسپارند.

آقای موسی مشیری که یکی از فرهنگیان نامیردار و شاعران شیرین گفتار زمان ما هستند در خلال انجام وظایف ارزنده فرهنگی قسمتی از اوقات خویش را باین مصروف داشتند که حوادث دوران زندگانی و سلطنت شاهنشاه بزرگ ما را منظوم سازند و در چندین دفتر بچاپ رسانند و منتشر سازند و اینک نخستین دفتر را در معرض استفاده هموطنان خود قرار میدهند برای ما که در این عصر زندگی میکنیم و بکم و کیف ماجراهای این دوره از نزدیک آشنا هستیم باز هم خواندن این تاریخ منظوم که با عباراتی موزون و خوش آهنگ و قایع را بیان میکند مفید فایده خواهد بود بانظری دقیق باین تاریخ منظوم آشکار میشود که شاهنشاه دانشمند و مردم دوست و دانش پرور ما در دوران سلطنت خود با چه حوادث و اتفاقاتی روبرو شده است و چگونه با حسن تدبیر و سیاست کشتی استقلال مملکت را از میان امواج سهمگین فتنه‌ها و آشوبها بسوی ساحل نجات رهبری و راهنمایی فرموده است.

از خداوند مسئلت دارد که با آقای مشیری که بی شک از جوانان شاه دوست و میهن خواه هستند مزید توفیق عنایت فرماید تا بتواند این اقدام ارزنده خود را دنبال کند و اثری را که از روی کمال خلوص نیت آغاز کرده است پیاپی رساند.

نخست وزیر. دکتر منوچهر اقبال

فروردین ماه ۱۳۳۷

دوران پرافتخار سلطنت اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
وقدمهای مثبتی که طی شانزده سال اخیر باوجود اشکالات ناشیه ازجنگ
دوم جهانی برای رفاه مردم این کشور برداشته شده مایه مباهات و موجب
اعجاب است . همه وقایع غم انگیزشهریور ۲۰ و اشغال کشور وهرج و مرج
داخلی و تزلزل ارکان اقتصادی مملکت را بخاطر دارند و بخوبی میدانند که
اگر راهنمائیهای گرانبها و جهان پسند ذات مبارک شاهانه نبود امروز
میهن باستانی ما از امنیت وثبات بهره ای نداشت . خوشبختانه جوانان
ایران که بانیان آینده این سرزمین مقدس اند عنایات ملوکانه را نسبت
بملت ارجمند ایران بادیده احترام مینگرند و هر روز اثری که حاکی از
قدردانی ملتی ارزنده است بوجود میآورند .

آقای میرموسی مشیری نیز که از جوانان باذوق و مستعد بشمار است
درمنظومه ایکه راجع بدوران پرمجد و عظمت زندگی و سلطنت شاهنشاه
سروده اند احساسات ملی و میهنی خویش را آشکار ساخته و نسبت بمظهر
ملیت و قومیت ایران که نماینده استقلال وهستی ماست **درخور توانائی**
فردی شاهدوست و میهن پرست ابراز احساس و علاقه نموده است
بهمین جهت توفیق ایشان را درادامه خدمات میهنی از درگاه خداوند متعال
خواستار است.

وزیر فرهنگ . دکتر محمود مهران

پهلوی نامه مشیری

شرح حال پادشاهان و بزرگان طبعاً متضمن وقایع مهم تاریخی میباشد
و دانستن این وقایع برای طالبان علم و معرفت از هر نظر سودمند است
بوژه اگر آن وقایع مربوط بتاریخ ملت و مملکت خواننده باشد که در
اینصورت مفیدتر خواهد بود و اینهم مسلم است که خواندن و محفوظداشتن

مطالب منظوم روان تر و آسانتر از مطالب غیر منظوم میباشد .
با ذکر این مختصر جای بسی خوشوقتی است که آقای میرموسی مشیری که از نویسندگان و فرهنگیان دانشمند میباشد با ذوق خاص و حسن ابتکار خدمت بسزائی انجام داده و شرح زندگانی اعلیحضرت همایون را از دوران کودکی تا کنون بنظم در آورده است و در واقع قسمت مهم و مفیدی از تاریخ ایران را بطور ساده و روان برای استفاده علاقمندان جمع آوری کرده و بطوریکه میدانیم از هنگام تولد شاهنشاه تا کنون تحولات بزرگی در کشور ما روی داده که با مطالعه پهلوی نامه یعنی تاریخچه منظوم آقای مشیری هر خواننده ای بر آن وقایع اطلاع مییابد. از آنرو چنان بنظر میرسد که نسل معاصر بخصوص جوانان و دانش آموزان از این تاریخچه منظوم برای درک وقایع تاریخی بخوبی بهرمنند خواهند شد و البته مساجی آقای مشیری در انجام چنین خدمتی شایان همه نوع تقدیر است .
از خداوند متعال مزید توفیق برای مورخ محترم مسئلت دارم .

سناتور عباس مسعودی

دیباچه

بنام خداوند بخششنده مهربان

بنظم در آوردن ماجراهای دوران زندگی و رویداد های روزگار فرمانروائی سرداران و امیران و پادشاهان رسمی است که از دیرباز ، در ایران ، رواج داشته است .
در گنجینه نفیس شعر و ادب فاخر پارسی ، تاریخهای منظوم ، از اعصار و قرون ، وجود دارد که هر يك موشح بنام و نشان شهر یارانی و مشحون بوقایع و سوانح دورانی است .
بعضی از مورخین محقق ، برای تنظیم و تدوین برخی مواضع تاریخی ، ناگزیر بوده اند که در دیوانهای شاعران بتصفح و تفحص بپردازند و بسیاری از نقاط تاریک و نکات مبهم را با استشهاد بشعری و استناد بنظمی روشن و آشکار سازند .
قسمتی اعظم از آنچه را که ما اکنون ، از روزگار ایران پیش از اسلام

وچند و چون سلسله پادشاهان و سرداران و پهلوانان و جنگاوران آن زمان، میدانیم همان داستانهای شورانگیز رزمی و یزمی است که زبان فسونگار و هنر تاریخ نگار فردوسی، در اثر جاویدان خود، شاهنامه فراهم آورده است. پس از طلوع فجر اسلام و تابش انوار تابناک آن بر پهنه مرز و بوم ایران نیز، شاعران مفلق و گویندگان شیرین زبان پارسی که در دربار امیران و پادشاهان بودند این سنت را رها نکردند و هر یک، باقتضای حال و تناسب مجال، قصائدی سروده و یا منظوماتی پرداخته اند که از تتبع و استقصای آنها میتوان به بسیاری از حوادث تاریخی پی برد.

چنین مینماید که چون ذکر واقعات تاریخی، بزبان شعر، هر چند کامل و شامل نبوده ولی چون بطبع شعر دوست مردم ایران سازگارتر بوده محفوظتر مانده است در صورتیکه تاریخهای منشور دستخوش اندراس و اهدام شده است. در عصر ما، تاریخ سلطنت شاهنشاه ما، یکی از مواضع دلچسب و حیرت انگیز و مضامین بکر و حادثه آمیز برای طبع آزمائی و هنر نمائی شاعران است زیرا در آن شگفتیها و شگرفیهای بسیار وجود دارد که نه تنها از لحاظ دارا بودن مقام شامخ سلطنت قومی واجد نهایت اهمیت است بلکه از جنبه یک فرد عادی و بشر معمولی نیز حائز کمال توجه میباشد.

این شاهنشاه جوان، از آن روز که در محیطی آشفته و کثوری درهم ریخته، بر تخت سلطنت نشست و بر بالش فرمانروائی تکیه زد تا با امروز که کوکب اقبالش در بیت الشرف مدار خود گردش دارد یکدم آسوده نبود و همیشه با یک رشته درهم پیچیده حوادث و اتفاقات سروکار داشت که شاید از لحاظ تنوع و کثرت و وحدت و شدت، در تاریخ ایران، بی عدیل و بدیل باشد. در سلسله بر چین و شکن شاهنشاهی ایران بندرت میتوان، همانند او، پادشاهی یافت که از اوان جوانی با اینهمه مشکلات و معضلات تن گداز و جان فرسا مقابله کرده و توانسته باشد، با بردباری و شکیبائی و متانت رای و رزانت سیاست، از مضائق و مخاوف سلامت و عاقبت بجهد و بی شتابزدگی، ناهمواریها را هموار و دشواریها را آسان سازد. یک نظر بسوانح مستمر و هولناک هفده ساله این سلطنت روشن

میسازد که توالی هجوم حدثان و تواتر فشار دوران بشخص شخص او بان پایه و مایه بوده است که گاه کوچکترین غفلت و بی احتیاطی و اندک شتابزدگی و بیحوصلگی نه تنها بیهای هستی و جان او بلکه بقیمت فزای استقلال مملکت و انقراض حریت ملت تمام میشده است.

در تمام این موارد دشوار بحرانی که هر کس در اندیشه بدر بردن گلیم خویش از موج خیز حادثه بود و یارای پرداختن بدیگری نداشت، وی، یکتنه و تنها، رشته قویم و قدیم تاریخ دور و دراز قومی نامور و سرزمینی کهنسال را در دست گرفت و خود را مأمور و موظف دانست که آنرا بدامن تاریخ آینده گره بزند و نگذارد در تار و پودش سستی و یا گسستگی راه یابد. سوهان این فشارها و سختیها و آتش این برخوردها و کشمکشها اکنون وجود پادشاه قهرمان مارا چون زرناب و پولاد آبدیده کرده است که در عین پاکی و درخشندگی شکافنده و برنده است. دوستان را بچشم روشنائی حیات می بخشد و دشمنان را بجان چاشنی مرگ میچشانند و از این دوکار جز حفظ استقلال مملکت و اعتلای ملت نمیخواهد.

چنین وجودی، امروز، وقف خدمت ب مردم است و بروزان شبان میکوشد که کشتی استقلال مملکت و اعتلای ملت را، با درایت و کیاست، در میان امواج سهمگین دریای توفانی جهان آشفته، حمایت و صیانت و بسوی ساحل فلاح و نجات رهبری و هدایت کند.

آقای موسی مشیری که عمری را در خدمت بفرهنگ کشور گذرانیده است و دلی امیدوار و سری پر شور و طبعی شعر پرور و قریحه ای هنر گستر دارد، با توجه بنکاتی که مذکور افتاد، بر آن شد که تاریخ حیات و سلطنت شاهنشاه و اتفاقات خوش و حوادث ناخوش آنرا برشته نظم کشد و از خود یادگاری ارزنده برجای گذارد. از آنرو، در بحر متقارب، تا آنجا که قدرت طبع و وسعت اطلاع و کمیت فرصت وی اقتضا میکرد، اشعاری روان سرود و در چند دفتر تدوین کرد، و بدان عنوان « پهلوی نامه » داد.

دفتر نخستین از تولد تا عروسی و شامل حوادث این دوره است که اکنون بحلیه طبع آراسته شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

هرچند، بامجال اندك و مشغله فراوان، نگارنده نتوانست تقاضای این شاعر پرشور و پرکار را، آنگونه که دل میخواست، انجام دهد و مقدمه‌ای جامع و مستوفی بنگارد ولی بمصداق منطوقه لایدرک کله لایترک کله از مأمول بمقدور بسنده کرد.

از خداوند دانا و توانا خواستار است که آتش این قریحه و ذوق را در کانون دل این شاعر، همواره، فروزان بدارد تا بتواند دفترهای دیگر را نیکوتر بیارید و کاری را که از روی کمال صفا و خلوص آغازیده است پیاپی رساند هرچند بقول شیخ اجل: «تمام آنکه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه و بکرشمه خداوندی مطالعه فرماید که گر التفات خداوندیش بیارید نگارخانه چینی و نقش ارژنگیست»

تهران . فروردین ماه ۱۳۳۷ دکتر نصره الله کاسمی

مبیب نگارش

همینکه جنک جهانگیر دوم آرامش و آسایشی را که زاده دوران سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر بود درهم نوردید و کشور بیطرف و صلح طلب ایران را عرصه تاخت و تاز اجانب قرارداد نظم و آرامش ساحت ایران را بترک گفت، هرج و مرج داخلی که مخلوق اشغال مملکت توسط بیگانگان بود بحد اعلای رسید، دوره خود سری و خانخانی رواج گرفت. گرانی، رشوه خواری، تنگدستی، بی ایمانی، بی اعتنائی به مقدسات ملی و بالاخره فساد اجتماعی در ارکان زندگی مردم این سرزمین رسوخ یافت همه از آینده تاریک خویش بیمناک و نسبت بسر نوشت مملکت هراسان و تنها بیک نقطه متکی بودند و آن مقام شامخ سلطنت بود.

آری! مردم ستم دیده در حوادث سهمناکی که حس زیادت طلبی جنگ انگیزان بوجود آورده و کشتی زندگی اجتماعی ملتی باستانی را بفنا تهدید میکرد تنها بتخت و تاج که حافظ ملیت و مظهر استقلال و قومیت ما بود میانداشیدند. خوشبختانه در آن روزگار تیره و تار زمام بقا و هستی ما در دست توانای اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی قرار داشت

والحق با مهارت و قدرت و بصیرت و تدابیری که مورد اذعان همگان است کشور را از سقوط قطعی نجات داده و بشاهراه تعالی و ترقی سوق داد نخست بیگانگان عزم اقامت را بر حیل تبدیل کردند. گردنکشان و هرج و مرج طلبان داخلی در مرحله دوم بجای خویش نشستند. فرهنگ ملی ما بجانب اعتلاء گرائید. عمران و آبادی بتدریج در کشور شروع شد. وضع متزلزل اقتصادی ما روی بیبهود نهاد، سطح زندگی مردم بتناسب پیشرفتهای فنی و علمی جهان بالا رفت و اکنون با تمهیداتی که تحت رهبری و هدایت شاهنشاه محبوب بکاررفته آینده روشنی درپیش داریم و امید قطعی میروود که با رهنمائیهای ذات مقدس ملوکانه و بیداری مردم و فعالیت جوانان در آتیه نزدیکی کشور عزیز ما چشم و چراغ جهان گردد.

نگارنده که اینهمه آوازه هارا از شه میداند و تدابیر خردمندان این یگانه مظهر استقلال را از صمیم قلب میستاید و عموم مردم مخصوصاً جوانان کشور را رهین عنایات و الطاف بیکرانیش میشناسد بر آنشد که افتخارتدوین تاریخ بی نظیر دوران درخشان زندگانش را حاصل و چنین تاریخ پرافتخاری را برشته نظم کشد. بهمین نظر تدوین کتابرا بنام نامی یزدان بی نیاز با بیانی ساده و مناسب فهم همگان آغاز و با استفاده از مأخذ و منابع معتبر و دقیق و قایم و حوادث دوران سی ساله زندگی شاهنشاه را در بیست داستان برشته نظم کشیده و اینک بلطف پروردگار نخستین دفتر تاریخ مزبور بنام « پهلوی نامه مشیری » که شامل حوادث و اتفاقات مراحل مختلفه دوران زندگی درخشان اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۹ می باشد پایان یافته و بدینوسیله بملت و وطنخواه و شاهدوست ایران تقدیم میگردد.

رجاً و ائق دارد این تاریخ پر ارزش که نمونه حقیقتی ملت ایران خاصه نسل جوان می باشد مورد پسند جوانان و مایه قدردانی پیران بوده آیندگان را نیز از دوران درخشان سلطنت شاهنشاه محبوب آگاه خواهد کرد و من الله التوفیق و علیه التکلان

میر موسی مشیری

فروردین ماه ۱۳۳۷

آغاز پهلوی نامه

بنام بزرگ ایزد دادگر	تسوانا و بخشنده و دادور
بنام خداوند روزی رسان	جهان آفرین ایزد مهربان
خدائی که باشد نگهدار شاه	نگهبان ایران و تخت و سپاه
سرایم کنون نامه ای نامور	برازنده شاه نیکو سیر
سرایم در این دفتر شاهوار	ز ابیات غرا و شیرین هزار
که هر بیتش ارزد بدی گران	بنزد بزرگان و دانشوران
کزین پیش در مدح شاه جوان	بسی گفته اند از سخن بخردان
سخن در ثنای شه تاجدار	بگفتند گویندگان بیشمار
ولی تا کنون کس بدین رسم و راه	نگفته چنین سرگذشتی ز شاه
نگفته کسی شرح احوال وی	نپرداخته کسی باعمال وی
سرایم کنون نامه ای نغز را	سخن های شیرین و پر مغز را
سرایم کنون نامه ای معنوی	بنام محمد رضا پهلوی
بود نامه منظومه ای دلنشین	سزاوار و شایسته آفرین

بود نامه تاریخ پر افتخار ز دوران شاهنشده نامدار
 بود سرگذشتی ز شاه جوان کند شاد خوانندگان را روان
 بر افراشتند کاخها بیگمان شود واژگون باگذشت زمان
 بریزد همی کاخ های بلند شود سرنگون و بیند گزند
 بسازم بنائی کنون از سخن که باشد مصون از گزند ز من
 ز ابیات شیوا و نغز و جدیر یکی کاخ سازم خلل ناپذیر
 که از برف و باران و از آفتاب هم از باد و طوفان نگردد خراب
 بنظم آورم نامه ای نامدار که ماند زهن تا ابد یادگار
 چو مردم بماند بگیتی بجای وطن دوستان را بود رهنمای
 دهد نامه آیندگان را خبر ز مجد و بزرگی این بوم و بر
 حکایت کند نامه خسروی ز تاریخ شاهنشده پهلوی
 دهد آگهی نامه نامور ز رخشنده عهد شد تاجور
 محمد رضا پور شاه کبیر رضا شاه آن قائد بسی نظیر
 کنون خواهیم از خالق آفتاب رهی را بزودی کند کامیاب

کد پایان دهم پهلوی نامد را و زان پس بیوسم نوک خامد را
 بما ناد این نامه شهر یار پس از مرگ من بهترین یادگار
 نکو گفت فردوسی نامدار که بادا بر او رحمت کردگار
 نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

هر آنکس که داردهش و رای و دین
 پس از مرگ بر من کند آفرین



میلا د مسعود اولی حضرت دمایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی



هزار و سه صد باسی و هشت سال	ز هجرت سر آمد بحد کمال
که یک کودک از خاندان بزرگ	ز اعقاب یک دودمان سترگ
ز نسل یکی از سران سپاه	که بد وارث تاج و دیهیم و گاه
هم از بطن یک مادر نامدار	عقیق و شریف و همی با وقار
ز پشت یکی رادمرد قوی	سر نامداران رضا پهلوی
هم از بطن یک مام با جاه و فر	نکو سیرت و بخرد و با هنر
بمیل و رضای خداوندگار	در اندک زمانی بیامد بیار
بدینسان بامر جهان آفرین	یگانه نگهدار ایران زمین
در آنسال شد بسته جفتی جنین	نکو بخت و خوش طالع و مه جبین
شد آبتن آن ماسدر نامور	به یک جفت فرزند نیکو سیر
چونده ماه و نهر روز و اندی گذشت	که زادن ماسم نزدیک گشت
هزار و دو بیست و نود با دوچار	سر آمد چو از گردش روزگار

شد آثار زادن در او آشکار
 وزان پس بفرمان جهان آفرین
 دو فرزند رعنا چو خورشید و ماه
 یکی دخت و آندیگری بد پسر
 بدینسان بد آن مادر بی قرین
 ز میلاد دختر پدر گشت شاد
 ز میلاد آن پور نیکو سیر
 در آغوش فرزند را بر کشید
 بزد بوسه بر چهر فرزند خویش
 وزان پس ستود آفریننده را
 خداوند خورشید و ماه هنیر
 پسر را بفرمود آن نامدار
 که محفوظ فرمایدت از گزند
 سپس شور فرمود با بخردان
 ز آبان چو بگذشت روزی چهار
 قضا و قدر گشت با هم قرین
 بزادند زان مام با فر و جاه
 یکی همچو در آن دگر چون گهر
 فلک گفت زه شاه گفت آفرین
 ورا نام فرخنده اشرف نهاد
 بسی گشت خرسند و شادان پدر
 ز دیدار وی سخت لذت چشید
 بیوئید بسیار دلنسد خویش
 خداوند دانا و بیننده را
 خدای ثریا و کیوان و تیر
 ترا می سپارم به پروردگار
 بدارد همیشه ترا سربلند
 ابا مردم عاقل و کار دان

که جویند نامی بر آن نامور	یکی نام نامی فرخنده فر
مهان انجمن ها بیاراستند	بکردند شور و پیاخاستند
سرانجام جستند نامی وزین	سزاوار آن کدوک نازنین
چو آگه شد آن باب روشنضمیر	از آن نام فرخنده بی نظیر
بسی مرحبا گفت و کرد آفرین	برای مهان و بنام مهین
سپس خواند نوزاد را نزد خویش	بدو گفت کای پور فرخنده کیش
بفرمان یزدان و حکم قضا	نهم بر تو نام محمد رضا
محمد رضا نام نامی تست	خداوند نادیده حامی تست

محمد نگهدار و یارت خداست

شفیعت علی بن موسی الرضاست





اعلیٰ حضرت هما یوز، شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی در دوران کودکی

عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

تحصیلات اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه

در دبستان نظام تهران



بامر پدر پرورش شد پسر	بناز و بنعت بجاه و بفر
بیك سالگی همچو ده ساله شد	بیلا چو سرو و برخ لاله شد
هزار و سه صد سال با یکچهار	چو بگذشت از گردش روزگار
پدر شه شد و تاج بر سر نهشت	سر آمد سه روزی زار دین بهشت
پدر شاه و فرزند شهزاده شد	یگانه ولیعهد آزاده شد
ز عمر پسر نیز شد بر گزار	بیك چشم بر همزدن شش بهار
در آنسال آن کودک هوشیار	بنام جهان آفرین کردگار
بسوی دبستان و کساح هنر	خرامید یکسر بامر پدر
پس آنگاه آن کودک خوشخرام	پوشید بر تن لباس نظام
در آنمهد دانش بفرمود جای	نخستین فراوان ستودی خدای
از آن پس الفباء ز آموزگار	بیاموخت آن کودک هوشیار
الفابز و حیم از میم و دال	همیداد تشخیص آن نونهال

در اندك زمانى بشد با خبر
 شد آگه ز تنوین و تشدید و مد
 چوده ساله شد بود چون یک جوان
 پس آنکه ولیعهد دانش طلب
 پیای پیاموخت ز آموزگار
 ز رفتار و کردار وی اوستاد
 نخستین بیاموخت احکام دین
 در انشاء و املاء و رسم و زبان
 شد آگه ز تاریخ شاهنشهان
 نو آموز کودك ز استاد خویش
 دوشش سال از عمر وی چون گذشت
 پس آنگاه تحصیل وی شد تمام
 در آن گلستان چیده گل بی شمار
 بدین گونه شهزاده خرد سال
 هم از همزه و زیر و پیش و زبر
 بشد آشنا با حساب و عدد
 فروهنده و عاقل و کمار دان
 بکوشید از بهر کسب ادب
 هران دانشی را که آید بکار
 بسی بود خرسند و خوشنود و شاد
 بشد آشنا با کتاب مبین
 بشد شهره درین نوبابوگان
 هم آموخت جغرافیایان جهان
 فنون نظامی بیاموخت بیش
 نهالی بروهند و آزاده گشت
 برون آمد از گلستان نظام
 خردمند و ورزیده آمد بیار
 مهیا شد از بهر کسب کمال

پدر گشت خرسند ز آموزشش
 از اینروی شد سخت امیدوار

ز پیروزی و نصرت و کوششش
 بآیندهٔ کودک نامدار



اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی
 هنگام تحصیل در دبستان نظام تهران

عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

مسافرت اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه

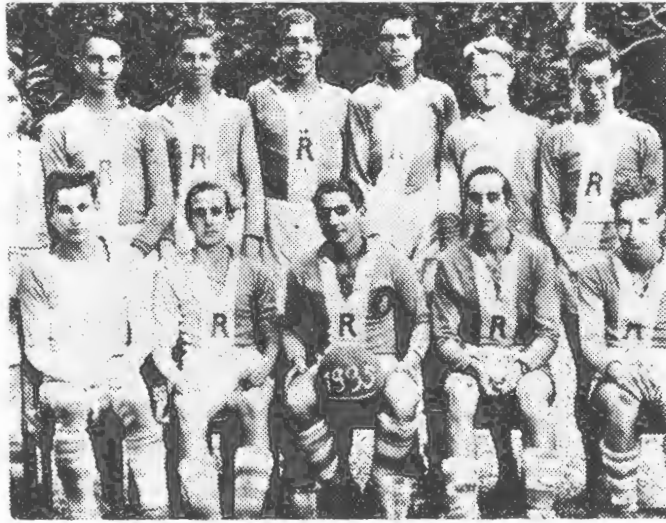
محمد رضا شاه پهلوی بکشور سویس بمنظور تکمیل

تحصیلات و مراجعت بهمین

ولیعهد دانشور و نکته سنج	بسال هزار و صد و پنچ
شد آماده و بست بار سفر	بمنظور تکمیل علم و هنر
در آنروز شهزاده نامدار	سرآمد ز شهریر روزی چهار
بفرمان شاهنشہ کاردان	بسوی سویس از وطن شد روان
کز انوار دانش شود کامکار	بقلب اروپا شدی رهسپار
بملکی مصفا و هم باشکوه	دوان رفت آن پور دانش پروه
بخاکی پر از سوسن ویاسمین	بملکی نشاط آور و دلنشین
بخاکی بسی خرم و پرنگار	بملکی که باشد همیشه بهار
خردمند مردان بیار آورد	بخاکی که دانشوران پرورد
ز دریا و خشکی بیمود راه	بدینسان فروهیده ^۱ فرزندشاه
بدان بیقرین ملک از راه دور	پس آنگرسید آن فروهنده پور

۱- خرده مند و عاقل (بفتح فا)

در آن خطه رحل اقامت فکند
 چو پروانه گرد فروزنده شمع
 جوانان با دانش و هوشمند
 هزاران خردمند دانش پذیر
 در آنجا ولیعهد پیروز بخت
 روان را بدانش فروزنده کرد
 چومردی جهان دیده و سالمند
 بگرد ولیعهد گشتند جمع
 دبیران دانا و هم ارجمند
 جوانان فرمند روشن ضمیر
 پی کسب دانش بکوشید سخت
 بوزش تن خویش و رزنده کرد



اعلی حضرت هما یون شاه شاه محمد رضا شاه پهلوی هنگام تحصیل در کشور سویس
 ردیف اول نفر نشسته در وسط

عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

بتحصیل علم و بکسب کمال	بپرداخت در مدت پنج سال
ز فرهنگ و دانش بشد بهرور	بیاراست خود را بزیب هنر
بیامد باپرانزمین از فرنگ	پس آنکه بفرمان شهیدرنگ
بد از در و گوهریکی ارمغان	بیاورد از بهر هم میهنان
بهین بهره رنج آن پنجسال	بد آن ارمغان فضل و علم و کمال
بیامد بتهران در اردیبهشت	بدینسان ولیعهد نیکو سرشت
بشد خرم و شاد ز اندازه بیش	ز دیدار شاهنشاه و مام خویش
بشد سخت خرسند و بس شادمان	بدیدار یاران و هم میهنان

تحصیلات شاهنشاه در دانشکده افسری

که فرهنگ امروز ایران از اوست	بامر شهنشاه فرهنگ دوست
بسال هزار و سه صد با سه پنج	ولیعهد برنای پذیرفته رنج
بسان یکی مرد رزم آزمای	بدانشگاه افسری کرد جای
که آموزد آنجا دروس نظام	بدانشکده ثبت فرمود نام
امیران و هم افسران دلیر	بجائیکه فرماندهان بصیر

ز صنف مهندس . پیمانه . سوار . در آنجا بخیزند ده ها هزار



اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه بهلوی
هنگام تحصیل در دانشکده افسری
عکس از آلبوم شخصی گوینده

که آنجا بیاموزد آئین جنگ	رموز سپهداری آرد بچنگ
فرا گیرد آئین فرماندهی	بیابد ز رسم نظام آگهی
سواری بیاموزد آن نامدار	ز زبده سواران و استاد کار
وزان پس ولیعهد با فرهی	بفن سپاهی و فرماندهی
برسم نظام و بآئین جنگ	ابا توپ و نارنجک وهم تفنگ
بانواع بمب و زره پوش و گاز	بتانک و مسلسل ابا برک و ساز
شد آگاه چون افسری کشتد کار	بشد مرد جنگی با ابتکار
شد آگه بخوبی ز سر نهان	بسان یک اسپهد کاردان
بشد مرد پیکار و رزم و نبرد	دلیر و توانا و آزاد مرد
بشد شهره شهر آن نوجوان	سر افراز شد در میان سران
بشد مرد گرد افکن و نامور	یکی مرد تدبیر و اهل هنر
جوانی رشید و یل و پهلوان	بپا خاست از دوده خسروان
جوانی هنرمند و مردی قوی	ببار آمد از دوده پهلوی
بدینگونه شهزاده نامور	ز اسرار ارتش بشد باخبر

بدینسان ولیعهد برنای گرد از آموزش و پرورش بهره برد

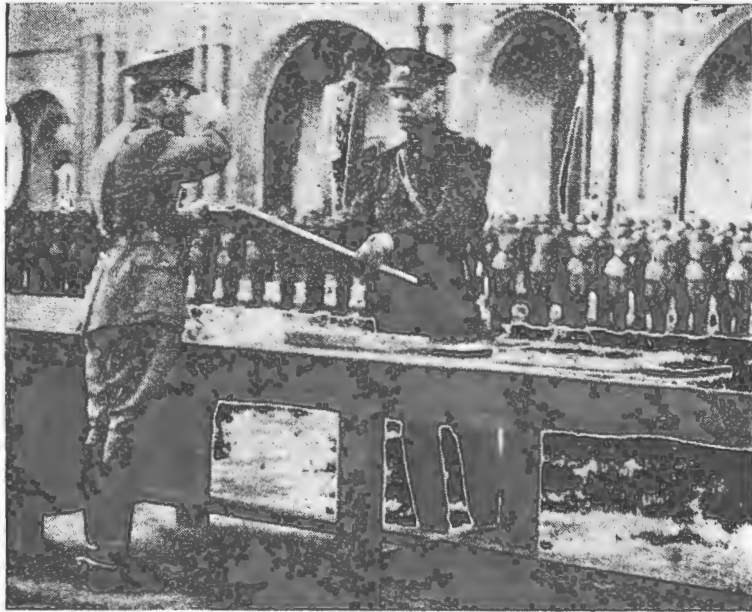
پایان تحصیلات شاهنشاه

احراز درجه افسری و آغاز خدمات ارتشی



در آمد دود سال در مهر ماه	ز عمر ولیعهد با فر و جاه
ولیعهد دانا و دانش پژوه	در آن ماه فرخنده و باشکوه
باخذ یکی مدرک معتبر	ز دست شهنشاه شد مقتخر
همایون شهنشاه روشنضمیر	در آنمه بفرمان شاه کبیر
یکی مدرک علمی شاهوار	عطا شد بشهزاده نامدار
بزرگی و هم منصب لشکری	عطا شد بوی پایه افسری
همی در صف افسران سپاه	بدینسان در آمد بفرمان شاه
در ارتش ولیعهد شد بازر	پس آنکه بامر شاه دادرس
کند سرپرستی ابا فرهی	که بر ارتش گرد شاهنشهی
شود واقف از امر هر پایگاه	که آگاه گردد ز کار سپاه
چشد مزه سختی روزگار	شود باخبر از کم و کیف کار

از آن پس ولیعهد نیکو سیر
 نخست ایزد دادگر را ستود
 بکوشید و بگرفت دنبال کار
 بتفتیش پرداختی بی درنگ
 بفرمود بس پیروی از پدر
 پس آنکه کمر بست و بازو گشود
 چه در روز روشن چه در شام تار
 در اسپاه و هم لشکرو تیپ و هنگ



اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر گواهی نامه پایان تحصیلات دانشکده
 افسری را باعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی اعطاء میفرمایند
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

بسان پدر از سحر تا بشام
 نیاسود از رنج و زحمت دمی
 خورد خواب را کرد بر خود حرام
 نشد غافل از فکر ارتش همی
 بهر پادگان و بهر پایگاه
 برفت آن برومند فرزند شاه



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر نشان لیاقت بسینه اعلیحضرت همایون شاهنشاه
 محمد رضا شاه پهلوی نصب میفرمایند
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

همی سرکشی کرد بیگاه و گاه	۴۴ از اقدسیه گه از باغ شاه
هم از عشرت آباد و قصر قجر	بفرمود دیدار شام و سحر
همیکرد تفتیش آن نامدار	ز هنگ هوایی و تیپ سوار
گه از خاور و گاه از باختر	همی سرکشی کرد آن نامور
بدینگونه افکند شهزاده بال	بشرق و بغرب و جنوب و شمال
بدانسان ولیعهد با جاه و فر	ز اوضاع ارتش بدی باخبر
بدانگونه شهزاده دلفروز	همیشد بد آگه ز اوضاع روز



از و اج فر خنده اعلیه حضرت همایون شاهنشاهی

با شاهزاده خانم فوزیه

میلاذ با سعادت والا حضرت شاهدخت شهنواز پهلوی

جهاندار شاهنشئه نیکبخت	که بد صاحب جاه و اورنگ و تخت
بفرمود تا بخردان زمان	بجویند دختی ز نسل شهان
اصیل و خردمند و خسرو نژاد	که همسر شود با ولیعهد راد
پس آنکه بفرمان آنشهریار	بنام جهان آفرین کرد گار

نشستند درباریان بصیر
بسی شور کردند در انجمن
ز دخت شهان نام بردند بس
سر انجام جستند شهزاده ای

بزرگان و هم بخردان خبیر
شمردند از دختران چند تن
همه دلبر و بخرد و نو نفس
یکی دخت دانای و آزاده ای



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی
عکس از آلبوم شخصی گوینده

وزان پس بتقدیر و امر خدای
 که دختی سزاوار همبستری
 همی خواهر شاه مصر است و بس
 پسندید آن رای را شهریار
 سر دولت خویش **جم** را بخواند
 بفرمود تا هیئتی از ردان
 کند خواستاری بجاه و بفر
 سر آمد چونیمی ز خرداد ماه
 که تا مصریان را دهد آگهی
 رساند بفاروق والاتبار
 بهمراه هیئت زری یک نفس
 رسیدند آنکه فرستادگان
 سپس داد جم بیدرنگ آگهی
 ز شه داد فاروق را جم پیام
 بزرگان بدینسان بدادند رای
 بسی لایق و درخور همسری
 بگیتی بجزوی **کنون** نیست کس
 سپس داد فرمان انجام کار
 سخنهای شایسته با وی براند
 نهد رو بدانملک با ارمغان
 از آن دخت فرمندیکوسیر
 سوی مصر جم رفت با دستگاه
 از آن خواستاری با فرهی
 پیامی ز شاهنشہ تاجدار
 ره مصر را جم بیوئید پس
 بدانملک بس خرم و شادمان
 بفاروق از آنکار با فرهی
 پیامی که شیرین همیکرد کام

پیامی نشاط آور و بی نظیر	پیامی فرحبخش و بس دلپذیر
ستود آفریننده ماه را	چو دریافت رای شهنشاه را
چه خورشید گرددهمی جفت ماج	بگفتا بنام بدین ازدواج
ز پیوند فرخنده خواهرم	کنه فخر هم لشکر و کشورم
بشد سخت خوشنود و امیدار	چو بشنید جم پامخ از شهریار
بهمراه هیئت بایسرازمین	پس آنکه بیامد جم نیک بین
بشد شاد و خندان شه کاردان	چو بر گشت جم زان سفر کامران
ببستند ولیعهد بار سفر	بفرمود پس تا بجاه و بفر
در آدینه پنج اسفند ماه	بدانسان بفرمان یزدان و شاه
بدانملک زیبا بشد رهسپار	عزیز وطن زاده شهریار
سوی مصر رفتند با ارمغان	بهمراه وی چند تن ازردان
سرمجلس اسفند یاری حسن	نخستین یکی مرد شیرین سخن
که ایزد بیمارزش بیگمان	هشیوار و دانشور و کاردان
هؤدب نفیسی نیکو نهاد	دگر پیشکار ولیعهد راد

دیبری فروهنده و هوشیار

سه مسعودی^۱ روزنامه نگار



اعلیحضرت همايون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی از یکی از مساحد بزرگ قاهره
دیدن میفرمایند

عکس از آلبوم شخصی گوینده

۱ - سناتور عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات

امین و وطنخواه و مؤمن بشاه	نکوکار و فرزانه و نیکخواه
چهارم غنی ^۱ اوستادی فخیم	پزشکی خردمند و مردی فهیم
مقدم محمد علی پنجمین	فروهر ششم ایزدی هفتمین
همه در رکاب ولیعهد راد	بدانملک رفتند خندان وشاد
ز اعضای دولت متین دفتری ^۲	وزیری خردمند و دانشوری
وطنخواه و پویای راه صواب	همی بود در التزام رکاب
ببردند با خویشان ارغمان	زر و سیم و یاقوت و در گران
ببردند از بهر آن همسری	بسی خلعت وشال و انگشتری
بدینگونه فرزند فرمند شاه	بفر و بشوکت پیوئید راه
سر آمد دوشش روز از فرودین	بشد زیور و زیب آنسرزمین
در آنروز مردم زییر و جوان	ببودند بس خرم و شادمان
همه منتظر تا در آید ز در	عزیز وطن پور نیکو سیر
همه منتظر تا بیاید ز راه	برومند فرزند محبوب شاه

۱- دکتر قاسم غنی

۲- سنا تورد کتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری وقت

پس آنگاه شد وارد ایستگاه
 بدانسان ولیعهد با همرهان
 بکاخ ضیافه بشد رهنمای
 در آنجا ز مهمان عالیمقام
 پس آنگاه فاروق فرخنده کیش
 ز دیدار داماد خسرو نژاد
 گزیدند مسکن سپس همرهان
 از آنان چه بسیار تعظیم شد
 در آنشهر ماندند ماهی تمام
 چوبگذشت ز اسفند بیست و چهار
 بشد عقد آندخت بیدار بخت
 بشد جفت فرزند فرمند شاه
 بدینگونه فوزیه دخت فؤاد
 از آنسوهمه جای ایرانزمین
 قطاری که بد حامل پور شاه
 بشد وارد قاهره شادمان
 در آنکاخ زیبا بفرمود جای
 بشد سخت تجلیل و بس احترام
 بیامد بدیدار داماد خویش
 بشد سخت خرسند و خندان و شاد
 بکاخ که بد جایگاه شهان
 پذیرائی گرم و تکریم شد
 ابا حشمت و عزت و احترام
 بفرمان بیچون پروردگار
 بشد همسر وارث تاج و تخت
 جوان دختری چون فروزنده ماه
 در آمد بعقد ولیعهد راد
 بشد زیب بالاله و یاسمین



اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی و شاهزاده خانم فوزیه
پس از انجام مراسم عقد

سه شش با سه صد در برش یک هزار
 به همراه آن همسر مهربان
 بفر و بشوکت بدین سرزمین

سرآمد چو از گردش روزگار
 بیامد بتهران عروس جوان
 بیامد عروس شہ بی قرین



اهلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی در ایستگاه قاهره هنگام مراجعت

بمبهن عزیز

گلستان همان کاخ بافرهی

در آن کاخ با شوکت و فروناز
 بدانگونه با فضل پروردگار
 بدانسان ولیعهد داماد شد
 چو بگذشت زان ماجری یکبهار
 چه با فریزدان کیوان و مهر
 بشد منعقد نطفه ای تابناک
 سر آمد ز ماه ابان پنجروز
 بیامد بدنیا بفر و بجاه
 بیامد بگیتی بجاه و جلال
 چوماه از پس کوه شد آشکار
 چو آن دخت دیده بگیتی گشود
 وزان پس ورا نام **شهنواز** کرد
 ز سر تا پایش بیوسید شاه

بشد حجله جفت سروسهی

بساط عروسی بشد سخت ساز
 عروسی بخوبی بشد بر گزار
 از آن امر فرخنده شه شاد شد
 شهنشه بشد شاد و امیدوار
 خدای زمین و زمان و سپهر
 از آن باب فرمند و آنام پاک
 همیزاد یک دخت گیتی فروز
 یکی دخت زیبا چورخشنده ماه
 پری روی دختی فرشته خصال
 یکی دخت زینده و نامدار
 شهنشه جهان آفرین را ستود
 بروی جگر گوشه لب باز کرد
 بیوئید آن نو گل همچو ماه

تو آرام جانی و دل‌بند من	بدو گفت کای دخت‌فروزندمن
توئی پاکدل دخت نیکوسیس	توئی دختر مهربان پدر
چه دختری یکی ماه تابنده‌ای	تو دختری پرچهره و زینده‌ای
توئی دل‌نشین کودک ناز من	توئی نازنین دخت طناز من
تو شمعی و ماهی و زیباستی	تو دل‌بند و محبوب و رعناستی
عزیز دل دوستان منی	شکفته گل گلستان منی
نباشد همی در جدا از گهر	بصورت تو دختری بسیرت پسر



والاحضرت شاهدخت‌شهنواز بهلوی در دوران کودکی
عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

از ایرا تو شایسته عزتی سزاوار هر منصب و خدمتی
 بزیند ترا جای مردان نهند سزد گر ترا کار مردان دهند



والاحصرت شاهدخت شهناز پهلوی

عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

بخواهم ز ایزد بقای ترا همی شوکت و ارتقای ترا
 ایا ناز من کودک دلنشین ترا می سپارم بجان آفرین
 که باشد همیشه نگهدارتو نگهبان و هم یاور و یار تو

اشغال ایران بوسیله متفقین

در شهریورماه یکهزار و سیصد و بیست

بسال هزار و سه صد با دوده چو بگذشت بهری ز شهر یرمه
 شد اشغال خاک وطن بیدرنگ بی فروختند آتش رزم و جنگ
 سه لشکر با ایران نهادند روی همه کینه تو زو همه جنگجوی
 ز روس و بریطانیای کبیر بیامد با ایران سپاهی کثیر
 مجهز بتانک و بتوب و تفنگ بطیاره و بمب و ابزار جنگ
 سرازیر شد لشکر بی شمار بدشت و ب صحرا و هم کوهسار
 بیامد ز هر سو سپه ناگهان ز دریا و از خشکی و آسمان
 همه دشمن کودک و مرد و زن بلاخیز و آفت گر و ریشه کن
 چه بسیار کشتی طیاره بر بسرعت بیامد بیجر خزر

بسی ناو از شوروی بیسدرنگ
 بدانسان گشن لشگری بی خبر
 سپس ناو گمان لنگر انداختند
 ز طیاره ها هم گروهی گران
 سه شهرورمه بدین بوم و بر
 نخستین تعرض ز سمت شمال
 دودیکر زمغرب بسایرانزمین
 بدینسان زهر سو بدین مرزو بوم
 ملخوار آنگاه بمب افکنان
 فرو ریختندی همی بر زمین
 بسی بمب سنگین بسان مطر
 بدانسان زن و مرد و پیر و جوان
 بکشتند از مردم بی پناه
 خصوص آنکه در آذرآباد گان
 بیامد بدان بحر از بهر جنگ
 بیامد بدین بیطرف بوم و بر
 ز هر سو بحمله پیرداختند
 گرفت آسمانرا کران تا کران
 تعرض شد آغاز گناه سحر
 بدین بوم و بر شد بحد کمال
 تجاوز شد از محور خانقین
 شد آغاز حمله در آروز شوم
 بکردند پرواز در آسمان
 ز بمب و ز نارنجک آتشین
 فرو ریختندی بهر شهر و بر
 بشد طعمه بمب بیگانگان
 هزاران زن و کودک بیگناه
 بشد کشته صدها ز آزادگان

بهر کوی و برزن بماندی بجای
 سپس شهر تبریز و هم رشت را
 مهاباد و جلفا . مرند و بناب
 کیاده حسن بندر پهلوی
 رضائیه و چند شهر دگر
 پراکنده شد لشکر پرستوه
 نهادند روسوی هر پادگان
 گروهی بحیله بنام اسیر
 گرفتندشان زیر زجر و فشار
 بزدان با کو سپردندشان
 بدینگونه کشتند مردانمان
 بیفروختند آتشی هولناک
 که آزرده خاطر کنم خویشان
 که افسرده سازم دل شهریار

سر بی تن و جسم بیدست و پای
 نخستین گرفتند پلدشت را
 شد اشغال آنگاه خوی و سراب
 هم اهواز و هم قصر و هم خسروی
 سپس ماکو و اردبیل و اهر
 از آن پس بهر جا گروهها گروه
 پس آنگاه در آذر آبادگان
 گرفتند از افسران دلیر
 بزدان فکندند مردان کسار
 شبانگه بروسیه بردندشان
 بدانسان گرفتند ایرانمان
 بدانسان شد اشغال این خاک پاک
 از این بیش دیگر نگویم سخن
 نگویم از این بیش زانروزگار



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی
عکس از آلبوم شخصی گوینده

بخوایم همیشه ز یزدان پاک
بماناد جاوید این آب و خاک
دگر خواهیم از کردگار جهان
که بدخواه ما را کند ناتوان

کند ناتوان دشمن شاه را

زین بر کند خصم بدخواه را



نظرات سران ارتش در مورد اشغال ایران

در شهریور ۱۳۲۰

بنزد شهنشاه شدند انجمن	ز فرماندهان سپه چند تن
هم از رادمردان و اسپهبدان	امیران و نام آوران و ردان
بگفتند کای شهریار زمان	بغفلت گرفتندمان دشمنان
بکردند اغفال ما را چنین	که اشغال کردند این سر زمین
نبودیم آماده کارزار	نبودیم آگاه از این روزگار
چو دشمن بدین بیطرف بومو بر	بحمله بیرداختی بی خبر
چو بودیم آگاه از نقشه شان	هم از خدعه و مکر و اندیشه شان
بر اسپاهشان سخت میتا ختیم	بس از کشته شان پشته میساختیم

از این پسران دشمن بدسگال
 بفرمان شاهنشۀ تاجور
 در آریم از روز گارش دمار
 در آریمش از پیا و خوارش کنیم
 بدو عرصه جنگ تنگ آوریم
 چنان جنگ و پیکار خواهیم کرد
 چنان دشمنان را بکوئیم سخت
 همه پشت بر ایزد مهربان
 همه در ره شهریار و وطن
 همه جان بکفرو بدشمن نهیم
 بدینسان محالست کاین سرزمین
 بر دشمن این آرزو را بگور
 مصون است این مرز و بوم کهن
 نهد رو بدینملک بهر جدال
 بر او سخت تازیم و بازیم سر
 بیاری جان آفرین کسردگار
 بسختی همی تار و مارش کنیم
 سر سر کشش را بچنگ آوریم
 که گردد پشیمان ز فکر نبرد
 که تا کشور خویش بندند رخت
 بچنگیم مردانند با دشمنان
 بیازیم مال و سر و جان و تن
 زن و کودک خود بکشتن دهیم
 شود طعمه دشمن خشمگین
 که ایران ما بخش گردد بزور
 از آسیب دهر و گزند ز من
 که باشد نگهدار ایران خدا

شهنشه بود سایه کردگار
 از ایرا بهماند همی پایدار
 بود یاور و یار شاهنشهان
 خدای زمین و زمان و جهان
 مخورغم نگهدار ایران خداست
 نگهبان اورنگ شاهان خداست
 بود حافظ شهر یار سترگ
 جهان آفرین کردگار بزرگ



مشورت اعلیٰ حضرت فقید رضا شاه گبیز

با امرای ارتش و رجال کشور

اتخاذ تصمیم در مورد تفویض مقام شامخ سلطنت

ز پیش آمد و گردش روزگار
 شد آزرده دل خسرو تاجدار
 فزون دردمند و بس افسرده شد
 از آن ماجری سخت پشمرده شد
 بفرمود پس شهریار جهان
 کنند انجمن افسران و مهان
 از ایرا مهان و سران سپاه
 برفتند یکسر بنزدیک شاه
 بفرمود پس شور شاه شهان
 ابا افسران و رداان و مهان
 پس آن گه فرورفت در فکر و گفت
 که دیگر در ایران نبایست خفت
 بیاید ز میهن شوم رهسپار
 بیک نقطه دور دست و کنار

ز خاک وطن بادلی چاک چاک	بر م‌همره خویش یکمشت خاک
بفرزند فرزانه نیک بین	سپارم همی خاک ایران زمین
بفرزندم آن مظهر اقتدار	ببایست شاهی کنم واگذار
بیکتا برومند فرزند خویش	همی بسپرم تخت فرمند خویش
بفرزندم آن شیر لشکر پناه	سپارم کنون ملک را با سپاه
سپارم یکی گنج وهم تاج و تخت	ببرنا ولیعهد پیروز بخت
باین پهن کشور شود شهریار	که دانا ولیعهد ورزیده کار
شود شاه در کشور داریوش	که آن‌زاد فرزند بارای وهوش
کند ملک داری ابا عدل و داد	نشیند بجای جم و کیقباد
رساند وطن را باوج جلال	شود نادر عصر آن بسی همال
بتدبیر پیر و بدولت جوان	شود همچو شاهان روشنروان
جهاندار گردد چو شاهان پیش	شود داد گر چون نیاکان خویش
نشیند همی در دل مرد و زن	از آنرو فزون مهر فرزند من
بفرزند من به شود روزگار	بخواهم کنون از خداوند گار

وصایای اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر

باعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی

تفویض مقام شامخ سلطنت بولایت عهد عظمی

شهنشه سپس خواند فرزند را	یگانه ولیعهد فرمند را
بدو گفت کای پور نیکو سیر	توانا و دانا و هم با هنر
برومند فرزند با فر و جاه	نگهبان تخت و سریر و سپاه
چنین است تقدیر یزدان پاک	که دیگر نمایم در این آب و خاک
بباید ز شاهی شوم برکنار	از ان پس روم سوی دیگر دیار
بسی رنج بردم در این بیست سال	که ایران نو ساختم بالمال
بزحمت وطن را رهاندم ز بند	رساندم بدین پایگناه بلند
سپارم کنون مملکت را بتو	مفوض کنم سلطنت را بتو
سپارم بتو بهره رنج خویش	هم اسپاه و هم تاج و هم گنج خویش
چو خواهی که باشید گردن فراز	ببایست باشید مردم نواز
پی بسط فرهنگ و دانش بکوش	بهر کار اندرز من را نیوش

چو خواهی که ایران بود سر بلند
 قوی کن چنان ارتش خویش را
 هماره بود ارتش قهرمان
 بود ارتش گرد پیروز بخت
 چو خواهی زشاهی شوی بهرور
 ز داد تو میهن گلستان شود
 وطن را بیایست آباد کرد
 برای بزرگی و آزادیش
 بیایست کوشش کنی روز و شب
 بیایست باشی شهبی برد بار
 بدان را مده راه در دستگاه
 بدان سد راهند در هر زمان
 بد اندیش مردم ز خود دور دار
 زند مرد بد لاجرم سخت نیش
 بود دور از آسیب و ازهر گزند
 که از بن کند خصم بد کیش را
 نگهبان ایران و ایرانیان
 نگهدار تاج و نگهبان تخت
 بیایست باشی شهبی داد گر
 رعیت بسی شاد و خندان شود
 دل مرد وزن راهمی شاد کرد
 هم از بهر عمران و آبادیش
 تحمل کنی رنج و درد و تعب
 که تنیدی همیشه نیاید بکار
 که از بدرسد بد بملک و سپاه
 ابر مردم بخرد و کاردان
 که خوش خط و خالند مانند مار
 چو افعی بریزد همی زهر خویش

که برگیری از کرده‌شان بهره‌بیش	بخوان بخردان را بنزدیک خویش
تو پاداش باید دهی سر بسر	بخد متگزاران نیکو سیر
بنا آزموده مکن اعتبار	بمردان شایسته بسیار کار
بفرزند دانشور نامدار	از آن پس بفرمود آن شهریار
که دارد ترا ایمن از شروکین	ترا می‌سپارم بجان آفرین
بفرزند فرزانه مهربان	سپرد آنگهی تاج و تخت کیان
ز شهر یور شوم پر درد و رنج	پس انگاه بگذشت چون بیست و پنج
برفتند یکسر سوی اصفهان	ز طهران شه‌نشاه و شهزادگان
وطن راهمی ترک فرمود شاه	سر آمد چو شش روز از مهر ماه
از ایران بموریس شد رهسپار	در آن روز آن خسرو نامدار
همی برد با خویشان یادگار	ز خاک وطن مشتی آن شهریار
وطن راه را آن خاک جوید همی	که در غربت آنرا بیوید همی



آغاز سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه

محمد رضا شاه پهلوی

سوگند شاهنشاه در مجلس شورای ملی بمنظور

حفظ قانون اساسی

چوبگذشت از عمر آن نو نهال
دوسی روز کمتر زیست و دو سال
بشد صاحب تخت و تاج و نکین
بفرمان آن قائد تیز بین



اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی هنگام تشریف فرمائی
بمجلس شورای ملی بمنظور ادای سوگند

عکس از آلبوم شخصی گوینده

در آمد بفرمانش ملك و سپاه
 ابا زیور و حشمت و فرهی
 بیامد دگر دولتی روی کار
 دیری خردهند و شیرین سخن
 هوا خواه شاهنشہ مقتدر
 هشیوار و با رای و نیکو حسب
 برأس حکومت بشد منتصب
 کند وضع این ملك را پایدار
 ابا رنج و هم کوشش و اهتمام
 بیامد بمجلس شہ تاجور
 بیامد بمجلس در آنروز شاه
 برفت و بکرسی زرین نشست
 وز یران و میران و آزادگان
 شدند انجمن جمله درپیشگاه
 از اوضاع ایران سخن راند سخت

سرآمد سه هفته ز شهریر ماه
 نشست از بر تخت شاهنشہی
 از آن پس بفرمان آنشهریار
 بدینسان سیاستمداری کهن
 وطنخواه و آزاده و مبتکر
 حکیمی فرمند و عالی نسب
فروغی فروغ سپهر ادب
 که با رهنمائی آن شهریار
 دهد وضع آشفته را التیام
 چوبگذشت بیست و شش از شهرور
 بدینسان بفرمان یزدان ما
 بشورای ملی شہ حق پرست
 در آنجا ردان و نمایندگان
 سیاسی رجال و سران سپاه
 پس آنکه شهنشاه بیدار بخت

بفرمود اسپهبدان را همی
 چو اکنون پذیرفتم این تاج و تخت
 نمایندگان و مهان را همی
 بکردن گرفتم یکی کار سخت
 بدوران دشوار پر جنب و جوش
 گرفتم چنین بار سنگین بدوش



اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی
 هنگام ادای سوگند در مجلس شورای ملی
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

بنام خدای مه و آفتاب	کنون پس باین آسمانی کتاب
بنزد نمایندگان و ردان	کنم یاد سوگند دراین مکان
بزیر عنایات یزدان پاک	که باشم نگهبان این آب و خاک
بگیرم پی ارتقای وطن	بکوشم برای بقای وطن
برای بقایش کنیم اهتمام	بمشروطه بایست کرد احترام
بکوشم که ماند همیشه بجای	اساسی است قانون مرارهنمای
بمنظور ترویج دین مبین	بکوشم بفرمان جان آفرین
باسپهدان و نمایندگان	پس آنکه بفرمود شاه جوان
هماهنگ باشیم و بس همصدای	ببایست اول بلطف خدای
سرو صورتی نو بکشور دهیم	دگر آنکه نیرو بلشکر دهیم
مصون باشد از حمله این و آن	سه دیگر بکوشیم کایرانمان
بسازیم آباد ملکی نوین	چهارم بامید جان آفرین
که ایرانیان را کند سرفراز	برمپیش دادار دست نیاز
شود حکمفرما در این سرزمین	ببایست اهنیتی بیقرین

کز آسایش و رامش و عدل و داد
 همه بهره گیرند و گردند شاد
 حکومت ابر مردم تخت وزار
 نباشد مرا مایه افتخار
 از ایرا بیاست کوشید سخت
 کز ایران ببندد همی فقر رخت
 نماند در ایران تنی ناتوان
 بسی به شود روز پیرو جوان
 همی خواهم از ایزد چاره ساز
 که هم میهنان را کند بی نیاز



آثار حادثه شوم شهر یوریکهزار و سیصد و بیست

تشکیل و تأسیس حزب منهور توده

چو ایران آزاد ما ناگهان
 در آمد باشغال بیگانگان
 تنی چند جاسوس بی آبروی
 نهانی بایران نهادند روی
 که گیرند ایران بیازی همی
 دغلبازی و حزب سازی همی
 پس آنگاه مشتی از اهریمنان
 که بودند مست از می دشمنان
 گروهی جوانان نا سازگار
 بسی ساده لوحان بی بند و بار
 گروهی تبهکار و ضد بشر
 همه فتنه انگیز و اخلاکگر
 همه خائن و خصم ایرانزمین
 همه خاطی و مفسد و ضد دین

بدادند ترتیب يك سازمان	شدند انجمن جمله اندر نهان
بدست خطا پیشگان پلید	بدانسان یکی حزب آمد پدید
بدستور اهریمن بد مرام	نهادند آن حزب را توده نام
سرانش همه از می خصم هست	بد آن حزب مزدور و منفور و پست
بدی دشمن دولت و دستگاه	بدی خصم مشروطه و پادشاه
بملیت و مذهب و هم نژاد	بد آن حزب مردود و بی اعتقاد
ابا مسلك و رسم و آئین ما	مخالف بد آن حزب با دین ما
بدی مرکز دزدی و اختلاس	بد آن حزب پوشالی و بی اساس
یکی خصم سرسخت صلح جهان	برو حامی صلح و اندر نهان
بدی دشمن مالک و برزگر	بد آن حزب پوینده راه شر
بدی جای غارتگران و ددان	بد آن حزب کاشانه مفسدان
نهانی در آن حزب منفور و خوار	سپس نقشه ها طرح شد بیشمار
کشانند یکسر در آن سازمان	که ایرانیان راز پیر و جوان
پیویند بس راه عصیان و کین	ربایند ز آنان هس و رای و دین

از آنروی آنحزب بی بند و بار
 بتبلیغ پرداخت در هر دیار
 بجای های حساس اغواکنان
 پراکنده گشتند اندر نهان
 نخست آنکه آنمردم فتنه جوی
 بفهرنگ و ارتش نهادند روی
 باغفال مردم پیرداختند
 بسی خلق را منحرف ساختند
 بس آشوب و فتنه برانگیختند
 بسی مرد و زن را بهم ریختند
 سپس پروراندند در مغز خویش
 از اندیشه و فکر بیهوده بیش
 که تا خاک این کشور باستان
 شود بخش اینمرز و بوم کهن
 بد اندیشه شان خام و باطل همی
 چو باشد نگهدار ایران خدا
 محال است ایرانی پاکزاد
 هر آنکس که نوشیده شیر حلال
 چه بسیار بودند غافل همی
 نگردد یکی موزایران جدا
 شود خائن و خاطی و بد نهاد
 هر آنکس که دارد برک خون پاک
 ز پستان مام فرشته خصال
 شده پرورش اندرین آب و خاک
 روانش ز مهر شه آکنده است
 خدا و وطن را پرستنده است

که این کشور و پرچم و دین و شاه	بخواهد زیزدان خورشید و ماه
مصون باشد از خدعه دشمنان	شود حفظ از شر اهریمنان
که ایران زمین را دهد بختیار	مشیری بخواهد ز پروردگار
برای و بتدبیر شاه جوان	بیاید یکی روز کاین سازمان
شود واژگون و خراب از اساس	بجانبازی مردم حق شناس
که این لانه کژدم و مور و مار	بیاید بزودی یکی روز گار
شود نقشه خصم نقش بر آب	بیکدم شود واژگون و خراب





بانی ایران نوین
اعلیٰ حضرت لاقیدہ رضا شاہ کبیر
عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

درگذشت بانی ایران نوین اولی حضرت فقید رضا شاه کبیر

اعلام سوگ-واری . عزای ملت . انعقاد مجلس ترحیم

سد و بیست با سیصد و یکهزار	چو بگذشت از گردش روزگار
رضا شاه آن خسرو نامدار	به بیماری قلب گشتی دچار
چو آمد پیاپان همی تیرماه	بشد سخت بیمار آنگاه شاه
پس آنکه در آنشهر دور از وطن	لبان باز کرد و بگفتا سخن
بگفتا تفو باد بر روزگار	تفو باد بر چرخ بی اعتبار
نسازد زمانه به پیر و جوان	نباشد همیشه بکام اینجهان
گهی شادمانی بیارد بیمار	دگر که کند مرد را سوگوار
جهانی که بر انبیاء خدا	نبد پایدار و نکرده وفا
شاه و خدا کی وفا میکند	بهر دو سراسر جفا میکند
وزان پس بگفتا ابا چشم تر	جگر گوشگان را شه نامور
بدان مرگ را از بشر شرم نیست	زیرو جوان هیچش آزرم نیست

بگیرد گریبان درویش و شاه دهد جایشان زیر خاک سیاه
 نماند بگیتی ز مردم نشان بجز نام نیک و بجز کرده شان



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر در ماههای آخر زندگی
 عکس از آرشیو روزنامه اطلاعات

کنون گاه رفتن رسیده مرا
 کنون با دلی خرم و شادمان
 بخوایم ز دادار جان آفرین
 همیخواهم از ایزد چاره ساز
 هماره بر او به شود روزگار
پس آنگه در آندم سر خویشتن
 و از آن پس ز دل سرد آهی کشید
 سر آمد ز مرداد مه چون چهار
 فرو بست دیده شه نامور
 بایران رسید آگهی ز آندیار
بدینگونه در پنج مرداد ماه
 بدینسان شد آگه شه تاجدار
 شد آگه شه داد گستر همی
 بشد با خبر خسرو بیقربن
 ز دنیای دون سوی دیگر سرا
 ببندم همی رخت از این جهان
 که باشد نگهدار ایران زمین
 که فرزند من را کند سرفراز
 بدارد بشاهی و را پایدار
نهادی بر آنمشت خاک وطن
 بلب خنده آورد و خوش آرמיד
 بیست از جهان رخت آنشهریار
 ز گیتی در آن روز گاه سحر
 که رخت از جهان بست آن نامدار
شد آگه شهنشاه از مرگ شاه
 ز مرگ رضا شاه با اقتدار
 ز مرگ شهی ملک پرور همی
 ز فقصدان ناجی ایران زمین

بشد با خبر شهریار جوان
 بدینسان غمی شد زمرگ پدر
 زمرگ پدر شاه افسرده شد
 زمرگ پدر گشت شه داغدار
 پس آنگاه دربار شاهنشاهی
 از آنروز دربار شاه جوان
 بدانسان زمرگ شه نامدار
دل مردم کشور آمد بجوش
 بسی اشک از دیده خرد و پیر
پس آنگاه در هشت مرداد ماه
 از ایرا نمایندگان و مهان
 همه داغدار و همه سوگوار
 بکردند شرکت در آن تعزیت
 بفردای آن روز بهر دعا
 ز مرگ رضا شاه شاه شهان
 بشد سخت آزرده و خونجگر
 دل و مغز وی سخت پژمرده شد
 غمی گشت و محزون و هم سوگوار
 ز مرگ رضا شاه داد آگهی
 عزادار شد تا چهار ابان
 جهانی غمی گشت و هم سوگوار
بدادنداز کف همه رای و هوش
 جو ابر بهاری پیامد بزیر
شد آنگاه مجلس زفقدان شاه
 رجسال و فرستادگان جهان
 برفتند نزد شه تاجدار
 بگفتند شه راهمی تسلیت
 یکی مجلس سوگ شه شد پیا

هزاران تن از مردم نیلجوی	سوی مجلس ختم کردند روی
بدانگونه در سوگ شاه کبیر	بدرند شرکت گروهی کثیر
بدان مجلس آمد سپس شهریار	ابا چشم گریان دل داغدار
پس از بهر آفرز آن فقید	دعاشد بدرگاه حی وحید
دعا شد در آن انجمن بی‌شمار	ز بهر بقای شه تاجدار
در آنسو گواری شه حق شناس	ابا دیده تر بکردی سپاس
وازان پس سخن راند شاه جوان	ز همدردی پاک هم میهنان
بگفتا بر اندوه من مرهمی	بود این عواطف سراسر همی
بود قوت قلب افسرده ام	تشفی دهد روح آزرده ام



غائله آذربایجان

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان

قیام پیشه وری

کنون گوش کن فتنه دیگری	یک آشوب و غوغای تازه تری
چو آسوده شد دشمن نابکار	ز تشکیل آن حزب بی بندوبار

کمر بست تا انقلابی دگر
 بکوشید تا فتنه ای سهمگین
 از آنرو یکی فرقهٔ بد نهاد
 که با دست آن فرقهٔ نابکار
 برانگیزد از نو یکی انقلاب
 پس آنگاه در آند آبادگان
 چو یحیی غلام^۱ بتر از کنیز
 دگر چون کبیری^۲ و پس پادگان^۳
 رسولی^۴ و جاوید^۵ و هم بی ریا^۶
 تقی زاده^۷ و قاضی^۸ و کاویان^۹
 بدلخواه و دستور اهریمنان
 وزان پس یکی عنصر بد سرشت
 بیا سازد از نو در این بوم و بر
 برانگیزد از نو در ایران زمین
 بنام دموکرات ترتیب داد
 کند قصد دیرینه اش آشکار
 کند ملک آباد ما را خراب
 گروهی کثیر از زنا زادگان
 که سود و زیان را ندادی تمیز
 همه مست از بادهٔ دشمنان
 ریاکار و بد باطن و بی حیا
 سه موجود خود سر گسسته عنان
 بدادند ترتیب آن سازمان
 بدانندیش و مزدورو کردار زشت

۱ - غلام یحیی ۲ - میرزا ربیع کبیری ۳ - صادق پادگان ۴ - رضار رسولی
 ۵ - سلام الله جاوید ۶ - محمد بی ریا ۷ - داداش تقی زاده ۸ - قاضی محمد
 ۹ - ذرئال کاویان؛ معروف که قبل از تشکیل فرقه مأمور سر بائی نانوآخانه‌ها بود

یکی فرد هر دود و بی اعتبار
 خطا کار و خونخوار و مطر و دو پست
 عیان شد ابا نام پیشه وری^۱
 سر آمد چو از گردش روزگار
 در آن سال آن فرد بر گشته بخت
 بخود کرد همره تنی بشمار
 همه خائن و فاسد و زشت نام
 همه دشمن میهن و شاه و دین
 همه طاعنی و یاغی و خیره سر
 از آن روی آن فرقه بد مرام
 پس آنکه بسی توپ و تانک و تفنگ
 که درین آن مردم بی حیا
 بدینسان خطا پیشگان و قیح

بتشخیص مجلس ز بازی کنار
 که از جام بیگانگان بود مست
 که آن سازمان را کند رهبری
 دو پانصد ابا سیصد و بیست و چار
 بتحریرک و اخلاص پرداخت سخت
 ز افراد ناپاک و نا سازگار
 که نشناختندی حلال از حرام
 بلا جوی و پوینده راه کین
 خطا پیشه و آلت فعل شر
 بزودی شد آماده قتل عام
 بایران فرستاده شد بیدرنگ
 شبانگه شود پخش اندر خفا
 نهانی شدند آشنا با سلیح

بدانگونه افتاد ابزار جنگ
 سه هفته ز آذر سر آمد همی
 در آنروز مستی سیه روزگار
 بیازی گرفتند شادی کنان
 چو بگذشت ز آذریك و بیستروز
 در آن روز يك فتنه شد پیا
 بدینگونه در آن کهن مرزوبوم
 بدادند آوای خیره سری
 بگفتند ما صاحب صولتیم
 که ما را بمرکز نباشد نیاز
 ز طهران بریدیم و از شاه او
 بدین گونه آن مردم رو سیاه
 پس آنکه خطا پیشگان پلید
 بهر کار زستی بدادند تن
 بدست چنین فرقه هفت رنگ
 خروشی زدشمن بر آمد همی
 که بودند غافل ز فرجام کار
 دم شیر نمر آذر آبادگان
 بر افروختند آذری ملك سوز
 بدستور اهریمن بی حیا
 گروهی معاند در آنروز شوم
 بکردند اعلام یاغی گری
 یکی خود سر و مستقل دولتیم
 همی چاره جوئیم و هم چاره ساز
 نباشیم دیگر هوا خواه او
 بکردند سرپیچی از امر شاه
 همی تاختندی زمانی مدید
 بکشتند بس کودک و مرد و زن

بکشتند در آذر آبادگان
 مغول وار آن مردم زشتخوی.
 پیرداختندی به بی عصمتی
 بکوشید پس دشمن بد سگال
 شود سلب ز ایرانیان اعتقاد
 از ایرا زبانی که بد یادگار
 زبانی که بد یادگاری بزرگ
 زبانی که بودی نشانی کلان
 زبانی که بد پارسی نام وی
 بشد منع بنا آت زبان گفتگو
 زیرنامه ها حذف شد آن زبان
 بدینسان به جای زبانی چنین
 سرآمد بد آنحال سالی تمام
 با آزاد مردان آن مرز و بوم
 ز شیران و گردان و آزادگان
 که بودند بی شرم و بی آبروی
 بتاراج و دزدی و بی عفتی
 که ملیت ما شود پایمال
 شود محو رسم و زبان و نژاد
 ز فردوسی و سعدی نامدار
 ز ایران و ایرانیان سترگ
 ز ملیت مردم آریان
 بجا مانده از دوز کلاوس کی
 بدلخواه آن فرقه کینه جو
 بسر تا سر آذر آبادگان
 بشدرسم (ترکی) در آن سرزمین
 بمردان روشندل و نیکنام
 بدانوضع بگذشت یکسال شوم

وطن دوستان از صغیر و کبیر
 همه کشته داده همه سوگوار
 همه رنج دیده همه داغدار
 که تا مهر پرور شهنشاہ راد
 از آن وضع آشفته گشتند سیر
 همه سر بسوی خداوند گار
 همه چشم بر راه و در انتظار
 جہاندار و بارای و نیکو نهاد
 پی قمع دشمن بیند کمر
 دهد امر شاہانہ بر دفع شر



نجات آذر بایجان

تدابیر خردمندانہ اعلیٰ حضرت ہمایون

شاہنشاہی در مورد دفع فائقہ فرقیہ

دمو کرات آذر بایجان

حکومت قوام السلطنہ - اعزام ارتش - قلع و قمع متجاسرین

شد آزرده خاطر شہنشاہ راد
 بشد سخت دلتنگ آن نامدار
 بشد سخت افسردہ زان انقلاب
 پی دفع آن قتنہ ملک سوز
 ز ایجاد آن فرقیہ بد نهاد
 ز کردار آن فرقیہ نابکار
 نبودش نہ رامش نہ خوردو نہ خواب
 بسی فکر فرمود شب تا بروز

کند ریشه خصم تیره روان
 خردمند و بارای و نیکو خصال
 بفرمان شاهنشۀ بی قرین
 بیک دودمان کهن منتسب
 بیک یک رموز سیاست علیم
 پی دفع اشرار و ترقیب کار
 کند پاک از لوٹ بیگانگان
 هشیر و مشار چنین پهلوان
 بر انگشتر عقل او چون نگین
 دغلباز و بازیگر و خیره سر
 بیفزود بس بار بر روی بار
 چنین دولتی هم نشد یار ملک
 بنام بزرگ ایزد چاره ساز
 ستاند ز گرسان و بیگانگان

مصمم شد آن شهر یار جوان
 از این رویکی از سیاسی رجال
 بشد صدر اعظم در ایران زمین
 بد آن صدر اعظم قوامش لقب
 حکیم و سیاستمدار و فهیم
 کمر بست در خدمت شهر یار
 که تا خطۀ آذر آبادگان
 ولی بود یک مرد تیره روان
 ر بوده مر اورا هاش و رای و دین
 بد آن مرد بسیار اخلا لگر
 همی کرد اخلال در حل کار
 از ایرا بسامان نشد کار ملک
 سر انجام شاه رعیت نواز
 بپاخاست تا آذر آبادگان

از اینرو بفرموده شه بیدرنگ
 فراهم کند جمله اسباب کار
 از آنسو بنام خداوندگار
 سفیری جهان دیده و پاکدین
 سخن راند از جانب شهریار
 بشورای امنیت آن قهرمان
 در آنجا سخن راند آنمرد پاک
 سخن گفت از آذر آبادگان
 سخن راند زان فتنه و شور و شر
 سخن راند آنکه در آن انجمن
 علاء خادم شاه بیدار بخت
 پس آنکه در آنجا بیانک بلند
 که ناپاک دشمن در ایرانزمین
 بدینسان فرستاده شهریار
 مهیا شود ارتش تیز چنگ
 بمهد دلیران شود رهسپار
 علاء آن سفیر سیاستمدار
 فروهیده و هوشیار و امین
 در امریک آنکشور نامدار
 سخن های پرمغز کردی بیان
 بتفصیل از وضع این ابوخاک
 ز بازیگریهای بیگانگان
 که برپا شده اندر این بوم و بر
 ز کردار آن فرقه بی رسن
 دفاع از حقوق وطن کرد سخت
 بگفتا بد آنمردم ارجمند
 بر افروخته فتنه ای آتشین
 بسی راز پنهان بکرد آشکار

بشد سخت یار و طرفدار ما
 سپاهی که بودی مهبای جنگ
 سپاهی ابا ساز و برگ گران
 بشد کننده از یاد گانها چو کوه
 که بدر میانش در فشی سدرنگ
 سوی خطه آذر آباد گان
 بشد روز دشمن چو شام سیاه
 بیمود کهسار و دشت و دهن
 سوی آذر آباد گان رویکرد
 بنزدیک زنجان رسید آنتون
 سپه گشت وارد بدان شهر و بر
 بشد شهر زنجان یکی پایگاه
 بجوشید و جنبید و یوئیده
 گذر کرد پس از که قافلان^۱

چو شورا شد آگاه از کار ما
 از آنرو بفرمان شد بیدرنگ
 گشن اسپهی کرد وهم قهرمان
 ستونی مر کب ز صدها گروه
 سپاهی مجهز با بزار جنگ
 در آغاز آذر برفتی دوان
 چو شد کننده از پایتخت آنسپاه
 سپس اسپه گرد دشمن شکن
 بدینگونه اسپد بعزم نبرد
 سر آمد همی چون شب قیر گون
 چو خورشید رخشان در آورد سر
 وزان پس بدستور میر سپاه
 ز زنجان بسوی میانده سپه
 شب بیست آذر سپاه گران

از آن که سپه‌کنده شدید رنگ
 پیوئید پس راه دور و دراز
 پس آنکه بفرمان میر سپاه
 از آنسوی در آذرآبادگان
 چو گشتند زان ماجری با خبر
 بکردند حمله چو شیر زیان
 سه هفته چو بگذشت زان ماه شوم
 امیر سپه **هاشمی**^۲ آید رنگ
 پس آنکه زره پوش میر رشید
 بزودی بسان هژب-ر زیان
 پس آنگاه اسپاه پیروز گر
 بدینسان بتبریز آمد سپاه
 وز آن پس زیکسو سپاه دلیر
 که تبریز را آورد زیر چنگ
 ابا توپ و تانک و زره پوش و گاز
 براهر یمنان سخت بستند راه
 وطنخواه مردان و آزادگان
 بپا خاستندی در آن بوم و-بر
 بگرگان روبه صفت ناگهان
 شد آغاز از سوی ارتش هجوم
 بنام خدا داد فرمان جنگ
 سحر که بمهد دلیران رسید
 بتبریز شد وارد آن قهرمان
 پیامد بدان شهر و شد مستقر
 بر آنان زهر سو گرفتند راه
 زسوی دگر مردم خرد و پیر

۱- کوه (قافلانکوه) ۲- سر تیب هاشمی فرمانده ستون اعزامی

نهادند مانند شیر ثیان	همه جان بکفر روی بردشمنان
یکی حمله کردند بسیار سخت	هم اسپاه و هم خلق بیدار بخت
بکشتند ز آنان گروهی کثیر	گرفتند ز اهریمنان بس اسیر
بگردند آنفرقه را تار و مار	بیک گردش چرخ بی اعتبار
بشستند باخونشان ننگ و نام	گرفتند از دشمنان انتقام
بتدبیر شاهنشۀ بیقرین	بدینسان بلطف جهان آفرین
بدست توانای ایرانیان	بجانبازی ارثش قهرمان
ابا همت مردم پاکزاد	بسعی سلحشور مردان راد
سرانش گرفتند راه فرار	دمو کرات فرقه بشد خوار و زار
زبونشد همی فرقه بد سرشت	بشد ریشه کن خصم کرد دزشت
بشد سرنگون دولت خود سری	بشد واژگون کاخ حیلہ گری
همان خاک پراچ و زرخیز ما	بدینسان بلا دیده تبریز ما
بشد پاک و آرامش آمد پدید	زلوث خطا پیشگان پایسد
که آیند گانرا بود رهنمون	سر آوردم این داستانرا کنون

پایان رساندم چو این داستان سد بگذشت از بهمن باستان
 سر آمد هم از گردش روزگار هزاروسه صد باسی و یکچهار



تأسیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه

محمد رضا شاه پهوی

چو بگذشت از گردش روزگار ششویست باسید و یک هزار
 بفرمود شاه رعیت نواز بیک سازمان ملک دارد نیاز
 که آن سازمان یار مردم بود معین و مدد کار مردم بود
 کند دستگیری ز بیچارگان هم از ناتوانان و آوارگان
 بود ملجأ مردم مستمند زن و مرد و هم کودک دردمند
 بی خدمت اجتماعی کمر ببندد بخوبی در این بوم و بر
 از ایرا بامر شه بی قرین شد ایجاد آن سازمان نوین
 سپس سازمانرا شه تاجور همی داشتی نیک زیر نظر
 از آنرو ورا نام با فرهی بدادند و خواندند شاهنشهی

پس آنکه نکو کار دختری قوی
 یکی دخت فرمند والا تبار
 بامیر همایون شاه جوان
 سپس سازمان خدمت آغاز کرد
 نخستین بامر شه تاجدار
 بهر دانش آموز شایسته ای
 کمک کرد مجانی و رایگان
 کمک کرد مجان بنام خدای
 وزان پس بامر همایون شاه
 بدانسان یکی خوابگه ساختی
 بطلاب دانش سپس بیحساب
 از آن پس بامر شه تاجدار
 بد آنجایگه مهد علم و هنر
 که بد نام وی اشرف پهلوی
 خردمند و با رای و با ابتکار
 شد آماده خدمت سازمان
 در خود بروی همه باز کرد
 کمک کرد فرهنگ را بشمار
 بدادی کمک خرج بایسته ای
 کمک های بایسته و شایگان
 بهر دانش آموز پاکیزه رای
 بتهران پی افکند یک خوابگاه
 بچاپ کتب پس پیرداختی
 بدادند مجان لباس و کتاب
 همی کرد تأسیس کانون کار
 بسان درختی جوان بارور

پس آنکه در آنکاخ بس مردوزن
 پی کسب دانش شدند انجمن
 بفرمود پس دخت شاه فقید
 که تأسیس گردد کلاسی مفید
 پذیرند آنجا گروهها گروه
 زنان خرد جوی و دانش یثروه
 بدینسان بزردی بشد روبراه
 کلاس پرستاری دخت شاه^۱
 وازان پس بد آنجا نهادندروی
 هزاران زن و دختر نیکجوی
 دگر سازمان هشت بیمارسان
 پی افکند درچار دو شارسان
 سپس گشت تأسیس بخشی دگر
 ز بهر مداوای درمان سر^۲
 دگر بخش جراحی آمدپدید^۳
 ثمر بخش بخشی ضرور و مفید
 سپس کرد تأسیس درمانگهی^۴
 بهر بخش و هر شارسان و دهی
 که از بدو تأسیس آن تاکنون
 شمارش ز هفتاد گشتی فزون
 دگر کرد تأسیس بخشی جدید^۵
 که هستی بسی سودمند و مفید
 ز پرتو شناسان تنی بی شمار
 در آن بخش پرداختندی بکار

۱- آموزشگاه پرستاری والا حضرت شاهدخت اشرف بهلوی

۲- بخش درمان کچلی ۳- بخش جراحی سوانح و حوادث

۴- هفتاد درمانگاه در نقاط مختلف کشور ۵- بخش پر توشناسی

که گیردهمی دست مخلوق زار	وزان پس شد ایجادشعبه چهار ^۱
که باشد همی کودکان را کمک	بود بارور مادران را کمک
پزشک و پرستار هم بشمار	پس آنکه بهترشهر شد رهسپار
فرستاده شد داروی رنگ رنگ	بهرشهر و هر بخش و ده بیدرنگ
ز نفت و ذغال و ز پوشیدنی	نکردی دریغ ایچ از خوردنی
بگردند بس رایگان بهرمند	که تا ناتوان مردم دردمند
شد ایجاد آنسازمان بزرگ	بدانسان بفرمان شاه سترک



مسافرت مجلل اعلیحضرت همایون شاهنشاه

محمد رضاشاه پهلوی با ذربایجان

بشد پاك از لوث غارتگران	چو مهد دلیران و نام آوران
بیامد ز گردان و آزادگان	بسی نامه از آذر آبادگان
بخواندند شه را بدان بوم و بر	بدینسان دلیران و شیران نر
بیاید بزودی بدانسرزمین	که تا مهر پرور شه بیقرین

ز نزدیک آگه شود شهریار
 بدانخواستہ شاه نیکو نهاد
 از ایسرا بامر شه تاجور
 چو مردم شدند آگه وبا خبر
 همه غرق خرسندی و خرمی
 بشادی همه مردم نیکجوی
 بسی طاق نصرت سر راه شاه
 سرراه شه کودک و مردوزن
 همه منتظر تا شه بی همال
 دو از برج جوزا چو آمد بسر
 در آنروز درباریان و ردان
 نویسندگان و سران سپاه
 وزان پس ابا شوکت و فروجاء
 سر ساعت هفت پس شهریار
 ز کردار آنفرقه زشتکار
 رضا داد و پذیرفت خندان وشاد
 فراهم بشد موجبات سفر
 ز رای شهنشاه نیکو سیر
 باذین پیرداختندی همی
 بیستند آذین بهر شهر و کوی
 پیا شد در آغاز خرداد ماه
 همه شاد و خندان شدند انجمن
 بدانخطه آید بجاه و جلال
 شهنشه شد آماده آنسفر
 رجال و وزیران وهم بخردان
 همه جمع گشتند در ایستگاه
 پیامد شهنشه بدانجایگاه
 خرامید خندان بسوی قطار

پس آنگه قوام آن سیاستمدار
 میان شه و صدر اعظم همی
 شد آنگاه خارج قوام از قطار
 بدانسان در آنروز شه با قطار
 ببودند همراه شاه جوان
 نخستین جهان دیده ای پاکدین
 دگر مرتضی خان یزدان پناه
 سه دیگر ابوالفتح والا تبار
 دگر مصطفی عدل روشنروان
 فروهر وزیر طرق پنجمین
 همه در رکاب شه بی قرین
 از آن پس قطار شه و همهران
 چو خورشید رخسند شد ناپدید
 شرفیاب شد خدمت شهریار
 در آنجایگه گفتگو شد دمی
 بازن شهنشاه بسا اقتدار
 بمهد دلیران بشد رهسپار
 گروهی ز مردان روشنروان
 سمیعی وطنخواه مردی امین
 که بودی مقامش امیر سپاه
 همان حشمت الدوله نامدار
 که آمرزش داور مهربان
 شفائی^۱ ششم پیرنیا هفتمین
 برفتند شادان بدان سرزمین
 بیمود ره را چو باد دهان
 قطار شهنشاه بزنجان رسید

در آن شهر مرد و زن بشمار
 چو شه شد پیاده همی از قطار
 سپس در ثنای شهنشاه راد
 بگفتند کای شاه ملت نواز
 بگفتند آنکه بیانگک بلند
 واز آن پس بمردم شه شاد چهر
 چوبگذشت پاسی زشب شهریار
 سرآمد سه شب چون زخرداد ماه
 از آنسو بتبریز بس مرد و زن
 همه تشنه دیدن شهریار
 همه تادو فرسنگی شهر روی
 بدانسان در آنروز تبریزیان
 همه دیده بر راه و در انتظار
 سر راه شه صف کشیده هزار
 همه شاد و خرسند در انتظار
 فزون دسته گل گشت بروی نثار
 گشادند لب مردم نیکزاد
 نگهدارت ایزد چاره ساز
 که پاینده بادا شه ارجمند
 تفقد بفرمود و ورزید مهر
 بسوی میانه بشد رهسپار
 بشد عازم شهر تبریز شاه
 همه دسته دسته شدند انجمن
 همه شائق روی آن تاجدار
 نهادند آنگاه با آرزوی
 ببودند افزون خوش و شادمان
 همه تشنه دیدن شهریار
 سواران گردافکن و نیزه دار

ز مرد و زن و کودك شاد كام
 بشد افزونی مردم پر غرور
 بشد قطع راه عبور و مرور
 بشد وارد خاك تبریز شاه
 بیامد بتبریز پیروز و شاد
 بدینسان بیامد شه از راه دور
 بدانشهر لرزان ز وجد و سرور
 چو شد وارد شهر تبریز شاه
 گشادند لب مردم داد خواه



شاهنشاه در آذربادگان

عکس از آلبوم شخصی گوینده

یکایک بشاهنشہ بیقیرین
 بگفتند شاهها خداوندگار
 از آن پس مہین^۱ دختر پاکروی
 دو دیگر خراسانی^۲ شاه خواه
 سوی شہر داری شہ مہربان
 بدانشادمانی شہ تاجور
 وزان پس شہنشاہ فرخندہ کیش
 از ایرازہر دستہ ای چند تن
 ز روحانی و عالم پاک دین
 ز بازارگانان و پیشہ وران
 پس آنکہ بنام خداوندگار
 بدانگونہ در پنج خرداد ماہ

۲ - دوشیزہ خراسانی

۱ - دوشیزہ مہین شجاعی
(دو نفر از دانش آموزان تبریز)

در آفریز فرخنده در پیشگاه رژه رفت ارتش در آنجا یگانه
 سر شب یکی مجلس شاهوار بیا گشت با دعوت شهردار



شاهنشاه نسبت بعلماً و روحانیون ابراز تفقد میفرماید

عکس از آلبوم شخصی گوینده

بیباغ گلستان شدند انجمن هزاران تن از کودک و مرد وزن
 پس آنکه شهنشاه دانش پژوه بیامد بدو مجلس با شکوه
 بدانسان بماندی در آن شهر و بر سه روز و سه شب شاه نیکوسیر
 از آن پس ز تبریز شاه بلند بجاه و بفر رفت سوی مرند

از آنجا سوی خوی شد رهسپار
 شب هشت خرداد و فصل بهار
 در آدینه هشت خرداد مه
 سوی شهر ما کو روانگشت شه
 وز آن پس ز ما کوشه کامکار
 سوی شهر شهپور شد رهسپار
 سرآمد چو ته شب ز خرداد ماه
 بیساهد به شهر رضائیه شاه
 در آن شهر از شاه ملت نوافز
 بگرمی و شادی بشد پیشواز
 بیساهد بدان شهر چون شاه راد
 بمرد وزن افزون شعفدهست داد
 بگفتند کای خسرو هوشمند
 هماره بیاشی مصون از گزند



هم گفتند شاه جوان زنده باد
 هم ایران و هم شاه پاینده باد

پس آنکه شه از ارتش قهرمان
 بفرمود شرکت سپس شهریار
 در آن جشن فرهنگی با شکوه
 بگفتا که ای شاه فرخنده کیش
 سپس عهد کردم که در هر زمان
 همانرا بشاهنشۀ تاجدار
 از ایرا شهنشۀ بشد سخت شاد
 پس آنکه بدان دختر با وقار
 در آن شهر زیبا سه شب بادوروز
 بفرمود دیدن در آن شارسان
 بخدمت پذیرفت ز اکناف شهر
 بخواندی بخدمت سپس خیل خیل
 شه مهر پرور بهر انجمن
 در آن شارسان دید آنروز سان
 شبانگه بیک مجلس نامدار
 صفیه^۱ یکی دخت دانش پروه
 همی دوختم پرچمی سال پیش
 بیاید بدین خطه شاه جوان
 کنم با دلی شاد و خرم نثار
 ز گفتار آن دختر پاکزاد
 عطا کرده شه هدیه ای شاهوار
 بهماندی شهنشاه گیتی فروز
 بدقت ز فرهنگ و بیمارسان
 رجال و معاریف و اصناف شهر
 سران عشایر . بزرگان ایلی
 تفقد بفرمود بر مرد وزن

بهر انجمن بد فزون آشکار
 رضا مندی خاطر شهریار
 سرآمد ز خرد ادمه چون دوهفت
 شهنشه بسوی مها باد رفت
 از آن شهر با حشمت و دستگاه
 بسوی مراغه خرامید شاه
 بهر جا که شه رفت هم میهنان
 پیا خاستندی همی شادمان



سران عشایر و رؤسای ایلات در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

بهر شهر و ده دید در روز و شب
 زمردم سرور و نشاط و طرب
 همه شهر آذین شده دید شاه
 بدیدی بسی طاق نصرت براه

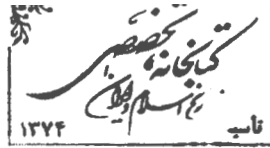
وزان پس شهنشاه پیروزگر
 بسربرد شب را در آن شارسان
 سحرگه سراز که چوزد آفتاب
 پس آنگاه از جاده اردبیل
 ز تبریز ز خیز تا شهر رشت
 چو آمد بگیلان شه تاجور
 سپنجی ز خرداد مه چونگذشت
 در آن شهر آذین شده مردوزن
 در آنروز فرخنده گیلانیان
 بگفتند کای شاه گردنفر از
 در آن شهر زیبا دو روز تمام
 بفرمود پس تا بنائی رفیع
 از ایراد آنروز خوش با شتاب
 پس آنگاه شاهنشئه بی قرین

بیامد بتبریز بسار دگر
 ابا همرهسان وردان و کسان
 شهنشاه بیدار گشتی ز خواب
 در آنروز شد عازم خاک گیل
 بیمود پس دره و کوه و دشت
 زشادی بلرزید آن بوم و بر
 شهنشه بشد وارد شهر رشت
 بر شادمانی شدند انجمن
 گرفتند شه راهمی در میان
 نگهداردت داور بی نیاز
 بر برد شاهنشئه نیکنام
 بسازند در یک فضای وسیع
 زمین دبستان بشد انتخاب
 کلنگ نخستینش زد بر زمین

بدانسان بنای دبستان رشت بامر شهنشاه آغاز گشت
 سر آمد چوهشتادروز از بهار زگیلان بتهران شدی رهسپار



شاهنشاه در مدخل بیمارستان رضائیه
 پس از بازدید کامل از قسمتهای مختلف آن بیمارستان
 عکس از آلبوم شخصی گوینده



واقعه ناگوار پانزدهم بهمن یکهزار و سیصد و بیست و هفت

سوه و قصد بجان اولی حضرت همایون شاهنشاهی

ز فرجام آن فرقه خیره سر	چو نومید شد دشمن حيله گر
کند قصد جان شه کامکار	بر آتش که با دست يك نابکار
خطا پيشه و جانی و کینه توز	از اینرو گزید عنصری تیره روز
نفهمید کس چیست او را بسر	ندانست کس کیست او را پدر
بر آن بچه دد نام ناصر نهاد	ورا مام وی روز شومی بزاد
ببازار و هر کوچه و هر گذر	بد آنفرد از کودکی در بدر
بهر کار مضموم در داد تن	از اینروی آنزاده اهرمن
یکی فرد درنده و گر گ خوی	شد آنفرد مزدور و بی آبروی
تن خود بدانکار در داد سخت	پس آنگاه آنفرد بر گشته بخت
تقاضای اهریمن فتنه جوی	بدانسان پذیرفت بی گفتگوی
وطنخواه و مؤمن بیزدان نیم	بگفتا که من فخر آرائیم

شده سلب از من نخست اعتقاد
 ندیدم پدر هیچ در عمر خویش
 ندادم ز کف رای و اندیشه ام
 خیانت بایران و هم شهریار
 بدانگونه دشمن شد امیدوار
 شد ایمن چو زانفرد رذل و وقیح
 سر آمد چو از گردش روزگار
 ز بهمن سپنجی چو شد کاسته
 مهان و استاتید و اهل سخن
 همه منتظر تا بیاید ز راه
 سپس ناصر آمد بدان جایگاه
 بسان سگ هار آن رو سیه
 که شه آید از راه و آن نابکار
 کجا اینچنین ناصری را خدای
 ندارم نه آئین و دین و نژاد
 نبردم هم از پرورش بهره بیش
 از اینرو خیانت بود پیشه ام
 مرا هست بس مایه افتخار
 بیندار و گفتار آن نابکار
 بدو داد آنگاه پند و سلیح
 یکی بیست و هفت و سه صد با هزار
 بشد جشن دانشگاه آراسته
 در آن جشن جمله شدن دانجمن
 همایون شهنشاه با فرو جاہ
 کمین کرد اندر سر راه شاه
 بدین سوی و آن سوی کردی نگه
 بریزد همی زهر خود را چومار
 دهد نصرت و باشدش رهنمای

بدان اینچنین خائنی بیدرنگ	در آید ز پاسبان دو تیر خدنگ
پس آنگاه خرسند و خندان و شاد	بدان شگه آمد شهنشاه راد
چو آمد شهنشاه دانش پزوه	بدان جشن فر هنگی باشکوه
برون جست مزدور تیز از کمین	بشد رو برو با شه بیقرین
بزودی هرشتال ^۱ را از بغل	در آورد آن تیره بخت دغل
زنا زاده آنگه بگردی نشان	همی سایه ایزد مهربان
وزان پس سه تیر آن سگ روسیاه	پیایی بینداخت بر قلب شاه
رها کرد چون تیر را اهرمن	بلرزید کهسار و دشت و دمن
خطا رفت پیکان و نگرفت جای	ابر قلب خسرو بفضل خدای
نخستین بزد بوسه بر چهره اش	دو دیگر بنزدیکی مهره اش
چو بر چهر خسرو بزد بوسه تیر	خروشی بر آمد ز برنا و پیر
چو بوسید تیر دگر پشت شاه	بشد تیره خورشید و کیهان و ماه
لب و پشت شاهنشه بیقرین	بشد سخت مجروح زان تیر کین

۱ - نوعی از اسلحه کمری بلژیکی است

در آن دم بر آمد ز هاتف ندا
 نخواهد گشد خنجر آبدار
 پس آنگاه درباریان و کسان
 از آن تیرها شاه یزدان شناس
 ننالید زان درد بیچون همی
 نلرزد و با قوت قلب بیش
 به بیمارسان پس شدند انجمن
 نخست آنکه اقبال^۱ نیکو نهاد
 بهداری آنسال بودی وزیر
 دو دیگر فروهیده مردی حکیم
 پزشک فرمند مخصوص شاه
 سه دیگر پزشکی بسی هوشیار
 ورا آن زمان رتبه سرهنگ بود
 که ان عنصر بی خیر از خدا
 کسی را که یاور بود کردگار
 ببردند شد را بیمارسان
 بخود ره نداد ایچ بیم و هراس
 از آن صدمه و ریزش خون همی
 ز بهر عمل گام بگذارد پیش
 پزشکان فرزانه و رایزن
 پزشکی فروهنده و او ستاد
 وزیری خردمند و دانشپذیر
 ایادی^۲ سرتیپ عبدالرحیم
 فداکار و فرزانه و نیکخواه
 نجف زاده^۳ مختار با ابتکار
 یکی مرد با رای و فرهنگ بود

۱- دکتر منوچهر اقبال نصحت وزیر فعلی و وزیر بهداری وقت

۲- سرلشکر دکتر ایادی

۳- سرتیپ دکتر نجف زاده

دگر بود اعلم^۱ پزشکی علیم
 همه آزموده همه کهنه کار
 بکردند بس شور با همدگر
 بدینسان چو خورشیدش ز درنگ
 سپس روی تخت عمل شهریار
 پس آنگاه اقبال خسرو پرست
 ز بد و عمل تا پایان آن
 بامید یزدان پیروز گسر
 کمک کرد جمشید اعلم سپس
 نجف زاده جراح پاکیزه رای
 هر آنجا که پیکان ببوسید بود
 ز ساعت سر آمد دقیقه سه پنج
 از آن پس شهنشه بیامد برون
 هشیوار و چالاک و چست وفهیم
 همه حاذق و ماهر و نامدار
 بدادند آنگاه رای و نظر
 شد آغاز آنگه عمل بیدرنگ
 باهید یزدان گرفتگی قرار
 نگهداشتی نبض شه را بدست
 بیودی بیالین شاه جوان
 عمل را همی داشت زیر نظر
 نجف زاده را در عمل نیک و بس
 عمل کرد شه را بنام خدای
 بشت و بیرید وزد بخیه زود
 عمل گشت انجام بی درد و رنج
 ز بیمارسان شاد و خندان فزون

از آنسوی بس کودک و مرد وزن
 گرفتند بر سر کتاب مبین
 پیرداختندی برآز و نیاز
 که بخشنده یزدان به بودگر
 دهد صحت کامل شهریار
 دهد شاهرا تندرستی همی
 بزودی دعاها بشد مستجاب
 سرآمدهمی چون سیه فام شب
 بگفتا خدا را ستایش کنم
 مرا زین خطر ایزد مهر بان
 چو یزدان بود یاور من همی
 نیا بدخلل رای من هیچگاه
 از ایرا بمنظور حفظ وطن
 همی در ره مملکت بیگمان
 همه در مساجد شدند انجمن
 بکردند سجده بجان آفرین
 ابا مهربان ایزد چاره ساز
 رهاند شهنشاه را زان خطر
 همیشه بدارد ورا پایدار
 کنددوراز او ضعف و سستی همی
 بنزد خدای مه و آفتاب
 شهنشاه بیدار بگشاد لب
 نگهدار خود را نیایش کنم
 رهانید و باردگر داد جان
 مرا زین حوادث نباشد غمی
 در انجام خدمت بملک و سپاه
 پذیرم بسی رنج بر خویشتن
 ندارم دریغ ایچ ز ایثار جان

پس آنکه بداندعوت بی قرین
 از آنروی طیاره ای تیزپر
 فرود آمد آنکه بتهران زمین
 ز آبان سر آمد چو بیست و چهار
 در آنروز درباریان و مهان
 شدند انجمن آنکهی صبح زود
 وز آن پس شهنشاہ پاکیزه رای
 نخستین در آنجا شه نیکنام
 بفرمود کای ملت ارجمند
 هم اکنون بحکم تکالیف سخت
 باذن خداوند پیروز گزر
 امید است در پرتو کرگار
 بیایم بایران و از این مکان
 کنون می سپارم بجان آفرین

رضا داد شاهنشہ نیک بین
 از آمریکا آمد بدین بوم و بر
 سرشب ابا سیزده سرنشین
 بر رفتن آهاده شد شهریار
 رجال و فرستادگان جهان
 بدانجا که طیاره آید فرود
 بیامد بدانجا بنام خدای
 بدادی بهم میهنان یک پیام
 وطنخواه و آزاده و سربلند
 که افکنده بر عهده ام تاج و تخت
 وطن را کنم ترک باردگر
 بخوبی شود این سفر بر گزار
 درودی فرستم بهم میهنان
 هم ایرانیان وهم ایران زمین

بود یار ایران و ایرانیان
 پس آنگاه طیاره تیز رو
 بدآماده وشه در آن شد سوار
 بد آنگونه شاهنشئه تاجدار
 پس آنگاه طیاره تیز بال
 بنام خداوند خورشید و مهر
 بیمود طیاره در آسمان
 از آنسوی واشنگتن بیدرنگ
 سپس جمع گشتند مستقبلین
 هزاران تن از مردم نیکجوی
 و زان پس بمنظور تجلیل شاه
 رجال وردان و سران و مهان
 همه شاد و خندان شدند انجمن
 همه منتظر تا بدان پایتخت
 خداوند نا دیده مهربان
 که میبرد شه را بدنای نو
 بنام جهان آفرین کردگار
 سوی خاک امریک شدرهسپار
 که بودی در آن خسرو بی همال
 در آمد پرواز اندر سپهر
 دو روز و شبی راه را بیگمان
 شد آذین ابا پرچم رنگ رنگ
 بمیدان طیاره بی قرین
 زشادی بدان دشت کردند روی
 قروهن بیامد بدان جایگاه
 سیاسی نمایندگان جهان
 بنزد سیاستمدار کهن
 بیایسد شهنشاه پیروز بخت

که ناگاه طیاره شهریار
 پس آنکه باذن جهان آفرین
 چو طیاره بنشست روی نوار
 چو شه وارد خاک آمریکا شد

بشد بر فراز سپهر آشکار
 فرود آمد از آسمان بر زمین
 پیاده شد از آن شه تاجدار
 همی بیست و یک توپ شلیک شد



اعلیحضرت هایون شاهنشاه محمد رضاشاه پهلوی و مستر ترومن
 رئیس جمهوری امریکا با دست با احساسات مردم پاسخ میدهند
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

بدینسان شهنشاه شیرین سخن
 چه تجلیل شاهانه بی نظیر
 نخستین ترومن در آنجایگاه
 وزان پس بدیدند سان ازسپاه
 پس آنکه بگفتا بشاه جوان
 ز تشریف فرمائی شهریار
 رجایم بود شاه پیروزگر
 یقین داردآمریک در این سفر
 شودآگه ازرای و آهنگ اوی
 امید است با فضل پروردگار
 ازآن پس درآنجا بفرمودشاه
 چه بسیار مسرورم و شادکام
 همی داشتم آرزوئی بسر
 کنون من پیامی ز روی صفا
 بشد وارد شهر واشنگتن
 بشد از شهنشاه روشن ضمیر
 بگفتا همی خیر مقدم بشاه
 شه و صدر جمهوری نیکخواه
 صمیمانه خرسندم و شادمان
 بدین کشور دور دست و کنار
 شودآگه ازوضع این بوم وبر
 ازوضع ایران شود با خبر
 هم ازمجدوتاریخ وفرهنگ اوی
 بماناد این دوستی پایدار
 که ای رأس جمهوربا فروجاه
 نهادم چو اکنون بدینخطه گام
 که آییم بدین ملک و این بوم وبر
 که حاکی است از دوستی و وفا

بیاوردم از سوی هم میهنان
 پس آنکه از آنجا شئه کامکار
 بداندسان سوی شهر رفتند شاد
 در آنکاخ زینبده و دلپذیر
 چو پاسی از آن شب بشد کاسته
 در آن شب نشینی شدند انجمن
 نخستین بدانجا نهادند روی
 از ایرانیان هم در آن جایگاه
 پس آنکه بیامد بدان انجمن
 وز آن پس بدانمجلس شاهوار
 در آنشب ترومن سرمیز شام
 چه بسیار هستیم خرمند و شاد
 چو ایران زمین بی کم و کاستی
 ز بهر چنین ملتی ارمغان
 بکاخ بلرهاوس^۱ شد رهسپار
 شه و صدر جمهور نیکو نهاد
 ز شه شد پذیرائی بی نظیر
 یکی مجلس آنکه شد آراسته
 ز نام آوران و ردان چند تن
 ترومن ابا آلتن نیکجوی
 شفق بود و آرام و یزدان پناه
 علاء آن سیاستمدار کهن
 بیامد همی خسرو تاجدار
 بگفتا بشاهنشئه نیکنام
 که اکنون بود بین ما شاه راد
 نمودی بگیتی ره راستی

بهر عهد و میثاق همکاریش	نشان داد دائم وفا داریش
بدانملت زنده و حقیقتش	صمیمانه اینک گزارم سپاس
که ای رأس جمهور روشنروان	بفرمود آنگاه شاه جوان
سفر در پناه فروغ هنر	شده سهل امروزه بهر بشر
بود مرکب شخص اندر سفر	خصوص آنکه طیاره ای تیزپر
بدان صدر جمهوری رایزن	بفرمود آنگاه در آن انجمن
که دیدن کنم از بوتوماک رود	همی آرزو در سرم بیش بود
بفضل خدای زمین و زمان	کنون چونبشد حاصل آن آرمان
چوبینم در این خطه خود را کنون	از آنروی خرسند و شادم فزون
هم از دیدن با تو و آن جناب	شعف دارم اینک در این آب و خاک
که در باره کشورم شد بیان	ز گفتار پر مهر آن میزبان
گزارم سپاس فراوان همی	بخوشنودی و شادی خرمی
که بد کشورم در یکی روز سخت	زمانی شدم صاحب تاج و تخت

دومشکل در آن روز در پیش بود
 ولیکن بنیروی ایمان خویش
 بفرمود پس شاه ملت نواز
 بباست آن کشور نامدار
 کمک های تقدی و فنی زیاد
 وزان پس راسل یانک آن شهردار
 که هر یک بر کشوری یش بود
 پذیرفتم و بر آمد آنرا ز پیش
 بدین دوستی هست ما را نیاز
 کند ملک مارا کمک بشمار
 از امریک بگیرد ز روی و داد
 پیا کرد یک مجلس شاهوار



شهردار کلید شهر واشینگتن را بشاهنشاه ایران تقدیم مینماید
 عکس از آلبوم شخصی گوینده

سران و مهان و رجال کهن
 از ایرا ابا شوکت و فرو جاه
 سپس کرد تقدیم بر شهریار
 پس آنکه شهنشاه پیروز گسر
 در آن جا سخنهای شایسته ای
 بفردای آن شب شه کامکار
 در آن کاخ بس گفتگو شد همی
 ز کاخ سفید آنکه آمد برون
 بفرمود دیدار آنگاه شاه
 یکی مدفن ژرژ واشنگتن
 دگر قبر سرباز گمنام را
 سپس روی هر یک از آن دو مزار
 چو ماه ابان یافت پایان همی
 در آن روز شاهنشئه تاجدار
 در آن مجلس آنکه شدند انجمن
 بتلار شهر آمد آنگاه شاه
 کلید زر شهر را شهردار
 سخن راند از وضع آن شهروبر
 بیان کرد بسا لحن بایسته ای
 سوی کاخ ایض شدی رهسپار
 میان سران دو کشور دمی
 شه مهربان شاد و خندان فزون
 در آن شارسان از دو آرامگاه
 که پی ریخت امریک نور ازین
 همان مرد جانباز خوشنام را
 نهادی یکی تاج گل شهریار
 شد آذین نیویورک رخشان همی
 بسوی نیویورک شد رهسپار

در آن شهر پر ازدحام و وسیع
 همه سر کشیده بسوی فلک
 هزاران تن از کودك و مرد وزن
 کشیده دو صف دختر زنده دل
 همه چشم بر راه و در انتظار
 سر آمد چو زانروز ساعت چهار
 وزان پس شهنشاه بیدار دل
 سپس شد بیا مجلسی دلپذیر
 شدند انجمن مرد و زن بی‌شمار
 نخستین بد آنجا نهادند روی
 در آن جلسه با دعوت انتظام
 سپس شاه در مجمع سازمان
 سخن راند از میهن و ملتش

که بودی در آن کاخهای رفیع
 که خیره همی کرد چشم ملک
 براه شهنشه شدند انجمن
 سر راه تا سرسرای هتل^۱
 که آید ز واشنگتن شهریار
 بشد وارد شهر آن نامدار
 برفتی سوی **آستورنا** هتل
 بتالار تاریخی بی نظیر
 در آن مجلس رسمی و شاهوار
فیلیپ و تریگووی لی نیکجوی
 بفرمود شرکت شه نیکنام
 سخن‌های شاهانه کردی بیان
 هم از وضع ایران و از دولتش

در آنجا میاستمداران همی
 سپس شاه سی ساله نیکخوی
 برقتی بهر کشور و شارسان
 سپس کردیدن زهر تیپ وهنگ
 چو پنچی ز آذر بشد بر گزار
 برقتی شش ماه خندان و شاد
 سپس گشت تقدیم شه بیدرنگ
 ستودند شه را فراوان همی
 بهر جای آن ملک پنهاد روی
 بفرمود دیدن ز بیمارسان
 زهر واحد و پادگان بیدرنگ
 بشهر دیترویت شد رهسپار
 بشهر همیشه گان شهنشاه راد
 کلید در شهر با فر وهنگ



در آن شهر شاهنشۀ بی همال
 بیوشید بستر تن شۀ تاجور
 بطالار دانشگه نامدار
 سپس **گاهرون** اوستاد شهیر
 یکی مرد فرزانه و ذوالفنون
 بگفتا همی خیر مقدم بشاه
 بگفتا هم اکنون کنیم افتخار
 سپس دیپلم دکترای حقوق
 بفرمود پس شهریار بزرگ
 بداد آنگهی شاه نیکو نهاد
 پس آنگاه با انگلیسی زبان
 سخنراند آنگه در آن انجمن
بگفتا که فرهنگ ما تا کنون
 بسان چیراگی کسند رهبری
 بداننگه آمد بجاه و جلال
 لباس اساتید نیکو سیر
 شدند انجمن مرد وزن سه هزار
 که در فضل و دانش بدی کم نظیر
 کتیبه همی خوانده در بیستون
 بشاه خرد پرور و نیکخواه
 ز تشریف فرمائی شهریار
 بده داده شد با کمال وثوق
 تفقد بدان اوستاد سترگ
 نشان **همایون** بدان اوستاد
 شهنشه بفرمود نطقی بیان
 ز فرهنگ این مرزو بوم کهن
بیودی وطن را همی رهنمون
 سوی نیکبختی و هم برتری

نگهدار دش از سقوط و گزند	رهاند وطن را همواره ز بند
بشهر دیتون آنکهی شاه رفت	سرآمد ز آذر همی روز هفت
شهنشه بطیباره شد سوار	در آن صنعتی شهر پر افتخار
نشان داد از خود فزون ابتکار	سپس راند طیباره را شهریار
بفرمود دیدن ز هر کارگاه	در آنجا بلوس آنجلس رفت شاه
ز يك ناو جنگی طیباره بر	سپس کرد دیدن شه نامور
برفتی فزون شاد ز آنجایگه	بسوی کلرادو آنگاه شه
بدقت بفرمود دیدن همی	در آنجا زهر مزرع خرمی
همیکرد دیدن ز هر کشتزار	باریزونا رفت پس شهریار
بسوی نوادا ره اندر کشید	چو خورشید رخشنده شد نا پدید
بسان والی آمد شه شادفر	سرآمد سه هفته چو از آن سفر
بشد سخت سر گرم ورزش همی	پیرداخت آنجا بگردش همی
بسوی ایداهو بشد رهسپار	وزان پس شهنشه بقصد شکار
بسوی نیویورک شه باز گشت	چو بیست و وشش از ماه آذر گذشت

در آن شهر فرمود دیدار شاه
 میان شد و آن سیاستمدار
 سخنراند با او ز هر سوی شاه
 از احوال ایران و ایرانیان
 بس آنکند ملاقات فرمود شاه

ز ایزنهاور مرد با فرو جاہ
 در آنشهر شد گفتگو بیشمار
 از اوضاع گیتی و کار سپاه
 ز جنگ و ز تهدید صلح جهان
 ابا رهبران و سران سپاه



دگر کرد دیدار شاه سترگ
 از آن پس زهر دیدنی کرد دید
 بدید آنچه بودی در آن شهر و بر
 از آثار تاریخی بی نظیر
 هم از موزه و مخزن و کارگاه
 بدینسان بدید و بیاموختی
 سه ماه دی شاه پیروزگر
 سخن گفت ز آن کشور نامدار
 وزان پس در آنروز بافرهی
 بامضاء شاه و ترومن همی
 سرآمد چو شش هفته از آن سفر
 بدینسان از امریک آنشهر یار
 دوشش روز از ماه دی چون گذشت
 در آن روز از شاه ملت نواز
 ز نام آوران و سران بزرگ
 بیاموخت آنرا که بودی مفید
 از آثار شایان اهل هنر
 ز هر کاخ زیننده و دلپذیر
 زهر مسجد و معبد و بارگاه
 همانها که دلرا بر افروختی
 فرستاد ز آنجا پیامی دگر
 هم از کوشش مردم آندیار
 بشد پخش يك مشترك آفهی
 بطهران و واشنگتن در دمی
 بر آنشد که آید بدین بوم و بر
 سوی میهن خویش شد رهسپار
 شه از آن مجلل سفر باز گشت
 همی شد بشایستگی پیشواز

بمیدان طیاره بس مرد و زن
 همه دیده ها دوخته بر سپهر
 که ناگاه از گوشه آسمان
 بزد دور و بنشست روی زمین
 پس آنکه ز طیاره آمد برون
 نخستین فرستاد آن روز شاه
بگفتا سپاس خداوندگار
 که بر خاک ایران و این بوم و بر
 از اینجا که در چهل و نه روز پیش
 از آن نقطه اینک خوش و شادمان
 ز رفتار پر مهر ملت کنون
 بفرمود آنکه شه شاد فر
 هم از دیدنیها بشد سخت دید
 دهم شرح در جمله ای مختصر
 همه شاد و خندان شدند انجمن
 که آید بمیهن شه شاد چهر
 عیان کشت طیاره غرش کنان
 بر آمدز مردم هزار آفرین
 شه مهربان شاد و خندان فزون
 پیامی بملت از آنجا یگاه
هم اکنون بجای آورم بيشمار
 نهادم همی گام بار دگر
 بامریک رقتم از ایران خویش
 فرستم درودی بهم میهنان
 صمیمانه خرسند و شادم فزون
 بشد گفتگو بیش در این سفر
 که بودی همه سودمند و مفید
 همانها که دیدم در آن بوم و بر

بد آن دخت از دوده بختیار
 چو آگاه شد شاه پیروز گر
 پسندید آن دخت زینده را
 از این روی بنشست بر قلب اوی
 بفرمود پس شور بسا بخردان
 ردان چون شدند آگه و باخبر
 برآی خطیر شه نیک بین
 بگفتند بس مرحبا شاه را
 بران شد سپس صاحب تخت و تاج
 رساندند انکه بدان دودمان
 شد آگه چو اسفندیاری خلیل
 نخست آنکه آن مرد یزدان شناس
 وزان پس پدر دخت را بید رنگ
 سپس رای شه برگشاد از نهفت
 نکوکار و آزاده و هوشیار
 ز اوصاف آن دخت نیکو سیر
 ثریای رخشان و تابنده را
 بسی مهر آن دختر نیک روی
 در اطراف آن دختر کاردان
 زه اوصاف آن دختر با هنر
 بخواندند یکسر هزار آفرین
 که بگزیده خورشید آناه را
 که با آن پری رخ کند ازدواج
 پیام شهنشاه روشنروان
 ز رای خطیر شه ببعیدیل
 فزون کرد جان آفرین را سپاس
 در آغوش پر مهر بگرفت تنگ
 ورا سخت بوسید و بوئید و گفت

ز پیوند بسا خسرو تاجدار
 سرور و شعف گشت دروی پدید
 وزان پس پدر را بنرمی بگفت
 بنام همی چرخ گردنده را
 چه باشد شهنشه مرا رهنمون
 براهش سروجان بیازم همی
 رضای شهنشه محمد رضا است
 نهم گردن و میکنم افتخار
 بفرمان یزدان و حکم قضا
 چو منت گذارد مرا شهریار
 چو شه افگند سایه اش بر سرم
 از آن مهربان دخت نیکوسیر
 فرستاد پس شال و انگشتری
 ورا نامزد کرد با جاه و فر

کند فخر بس دوده بختیار
 چو فرزانه دخت آن سخنها شنید
 زشادی رخس همچو گل بر شکفت
 ستایش کنم آفریننده را
 بدین بخت و اقبال نازم کنون
 بتاج و بتختش بنام همی
 بگفتا رضایم رضای خداست
 بدین امر فرخنده و نامدار
 بدانسان پذیرفت و دادی رضا
 پذیرفت و گفتا کنم افتخار
 بخورشید و مه میرسد اخترم
 چو بشنید پاسخ شه تاجور
 بنام خدای مه و مشتری
 بفرخندگی شاه پیروزگر

پس آنگاه دربار شاهنشاهی
 چو آگاه گشتند هم‌میهنان
 بر شادمانی بپا خاستند
 شد آذین خیابان و کوی و گذر
 همه جای تهران بدون درنگ
 سپس کاخ مرمر شد آراسته
 بشد زیب آنکاخ گردنفرز
 ز بهمن چو بگذشت بیست و سه روز
 درانروز فرخنده خوانی فراخ
 همی بد در آنخوانچه کم‌نظیر
 دگر مصحف و جانمازی لطیف
 دگر بد در آن خوان بازیب و فر
 در آن بزم افراد دو دودمان
 سپس مادر شاه با فر و جاه
 ازان امر فرخنده داد آگهی
 از اندیشه نیک شاه جوان
 بسی مجلس بزم آراستند
 بهر شهر و هر بخش این بوم و بر
 شد آذین همی بادرفش سه رنگ
 بمنظور انجام آن خواسته
 ابا یاسمین و بگونیا و ناز
 بپاشد یکی جشن گیتی فروز
 بشد پهن در جنب طالار کاخ
 گل و مهر و تسبیح و نان و پنیر
 یک آینه و شمعدانی ظریف
 یکی جار و هم چلچراغی زرز
 شدند انجمن با دلی شادمان
 خرامید شادان بدان جاگاه

وزیران و میران و آزادگان

بیاید بدان کاخ با جاه و فر

شۀ مهربان صاحب تخت و تاج

بکاخ آمد اندخت و الاتبار

دگرشاد و خرسند شهزادگان

همه منتظر تا شۀ تاجور

وزان پس بیامد بطالار عاج

چوبگذشت از ظهر ساعت چهار



اعلیحضرت هایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی

و والاحضرت ثریا پس از انجام مراسم عقد

عکس از آلبوم شخصی کوبنده

ورا بود همره زنان بيشمار
 هم از دوده شاه و هم بختيار
 برخ داشت آرایش کردگار
 ندیده ز مشاطه رنگ و نگار
 بتن داشت پیراهنی نقره فام
 که خواندندی آنرا همی لامه نام
 بر آن نصب گشته ستاره هزار
 هم از پولک سیم و زر بيشمار
 یکی دسته گل داشت بردست خویش
 که دادی بزبائیش جلوه بیش
 از ایرا تو گوئی یکی هاه بود
 ثریا همان همسر شاه بود
 چو آمد بدان کاخ آن نیک روی
 شهنشه بیامد بنزدیک او
 بدو خیر مقدم بفرمود شاه
 بر آن نامزد کرد آنکه نثار
 گلو بند و تاجی ز در گران
 بدانسان عروس فرشته خصال
 سپس آیت الله سید حسن^۱
 دگر شیخ شیرازی^۲ نیکنام
 بیامد بسزودی بنزد امام
 فرادان در و گوهر شاهوار
 بدان دخت بخشید شاه جوان
 بکاخ شه آمد بجاه و جلال
 بشد حاضر آنکه در آن انجمن
 بیامد بسزودی بنزد امام

۱ - حضرت آیه الله امام جمعه تهران ۲ - حجة الاسلام آقامیرزا محمد رضا
 شیرازی از علماء طراز اول

بیامد همی میر اسکندری^۱ بدان مجلس عقد با بونزی^۲
 از آنسو ز نام آوران چار تن در آن کاخ آنکه شدند انجمن
 نخستین تقی زاده سید حسن^۳ خردمند وهشیار و شیرین سخن
 دگر رزم آرا^۴ فقید سعید که آمرزد اوزا خدای وحید



اعلیحضرت همایون شاهنشاه ووالاحضرت ثریا

عکس از آلبوم شخصی گوینده

-
- ۱- میراسکندری سردفتر ازدواج ۲- خطاط وفرمان نویس دربار شاهنشاهی
 ۳- تقی زاده رئیس مجلس سنا ۴- مرحوم سیهید علی رزم آراه نخست وزیر وقت

سه دیگر رضا حکمت ^۱ نیکرای	وطنخواه و آزاده و باخدای
وفا دار و مؤمن بشاه جوان	سیاستمداری بسی کاردان
چهارم وطنخواه مردی امین	حکیمی ^۲ جهان دیده‌ای نیک بین
شهود و معرف شدند آن چهار	بر آن عقد فرخنده نامدار
پس آنکه بفرمان شاه جوان	بنام خدای زمین و زمان
دو روحانی عالم و پاکدین	بخوانند یک خطبه‌ای بی قرین
بدانسان اباشادی و خرمنی	بشد خطبه عقد جاری همی
بشد عقد شه ثبت در دفتری	بدست ضیاء میر اسکندری
بهمکاری میر اسکندری	رقم زد سند را سپس بونزی
بدانسان در آن کاخ شاهنشاهی	بشد عقد آندخت با فرهی
بدانگونه آن دختر کامکار	در آمد بعقد شه تاجدار
در آنروز فرخنده شد جفت شاه	ثریای رخشانتر از مهر و ماه

۱- سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورایی ملی .

۲- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) وزیر دربار شاهنشاهی وقت

از آنسوی اسپهبدان و مهان
 همه حامل هدیه و ارمغان
 همه جمع گشته گروه‌ها گروه
 همه منتظر تا که خورشید و ماه
 رجال و فرستادگان جهان
 همه با دلی خرم و شادمان
 بطالار آئینه با شکوه
 بیایند با هم بدان جایگاه



بدان مجلس آمد سپس شهریار
 چو آمد شهنشه بدان بزمگه
 بگفتند پس تهنیت بیشمار
 عطا کرد پس شهریار جوان
 بهمراه آن همسر با وقار
 بهمراهی آن فروزنده مه
 بشاه و ثریای والا تبار
 بهر کس یکی هدیه زر نشان
 بفضل جهان آفرین کردگار
 بدینسان عروسی بشد بر گزار



مشیری بخواهد ز جان آفرین
 مخور غم که یزدان پیروز گر
 دهد شاه را کود کسی بیقرین
 بزودی دهد شاه را یک پسر
 فروزاتر از زهره و ماه و مهر!
 ز یک مام زیننده و نیکچهر



پایان دفتر نخست

بنازم که شاگرد فردوسیم
 بیا خاست از طوس استاد من
 کهین بنده شاعر طوسیم
 بگیتی پراکند تخم سخن
 بدینسان من از آن همایون نژاد
 سخن گفتن نیک آموختم
 سخنگوی طوسی بزرگ اوستاد
 یکی گنج دانش بیان دوختم

برفتم بدنبال استاد خویش
 هر آن ره که استاد بافروهنگ
 رهی را سنندج بدی زادگاه
 نکو شهر گو مهد دانشوران
 همانجا که فرزنانگان پرورد
 چو زانمهد دانش بیا خاستم
 سرودم در این نامه نامدار
 بگفتم در این دفتر شهریار
 سرودم در این نامه خسروی
 کنون ختم شد اولین دفترم
 پایان شد این نامه دلفروز
 سر آمد هم از گردش روزگار
 امید است بافضل جان آفرین
 خداوند مهر و موه و مشتری
 بگفتم سخنهای شایسته بیش
 بیوئید پوئیدی بیدرنگ
 همان شهر مردان فرهنگ خواه
 مهین پرورشگاه نام آوران
 سخنگوی مردان بیار آورد
 جهانرا بگفتار آراستم
 ز ابیات شیرین دو صد با هزار
 هر آن داستانی که آید بکار
 دو ده داستان از شه پهلوی
 بلطف خداوند و پیغمبرم
 ز بهمن چو بگذشت بیست و سه روز
 سی و شش ابا سبصد و یک هزار
 خدای جهان وزمان وزمین
 بزودی سرایم دگر دفتری

فهرست

- آغاز پهلوی نامه از ص ۱ تا ص ۳
- میلاد مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمد رضا شاه پهلوی از ص ۴ تا ص ۷
- تحصیلات شاهنشاه در دبستان نظام تهران از ص ۸ تا ص ۱۰
- مسافرت شاهنشاه بکشور سویس بمنظور تکمیل تحصیلات از ص ۱۱ تا ص ۱۳
- تحصیلات شاهنشاه در دانشکده افسری تهران از ص ۱۳ تا ص ۱۶
- پایان تحصیلات شاهنشاه و احراز درجه افسری از ص ۱۶ تا ص ۱۹
- ازدواج فرخنده اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی با شاهزاده خانم فوزیه . میلاد مسعود والا حضرت شهناز پهلوی از ص ۱۹ تا ص ۳۱
- اشغال ایران بوسیله متفقین در شهریور ۱۳۲۰ از ص ۳۱ تا ص ۳۵
- نظرات سران ارتش در مورد اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ از ص ۳۵ تا ص ۳۷
- مشورت اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر با امرای ارتش و اتخاذ تصمیم در مورد تفویض مقام شامخ سلطنت از ص ۳۷ تا ص ۳۸
- وصایای اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمد رضاشاه پهلوی از ص ۳۹ تا ص ۴۱
- آغاز سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی و ادای سوگند در مجلس شورای ملی بمنظور حفظ قانون اساسی از ص ۴۲ تا ص ۴۶
- آثار حادثه شوم شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل حزب منفور توده از ص ۴۶ تا ص ۴۹
- درگذشت بانای ایران نوین (اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر) از ص ۵۰ تا ص ۵۵
- غائله آذربایجان . قیام پیشه وری از ص ۵۵ تا ص ۶۰

- نجات آذربایجان . تدابیر خردمندانه شاهنشاه در مورد دفع
غائله فرقه دموکرات آذربایجان. اعزام ارتش. حکومت
قوام السلطنه. قلع و قمع متجاسرین
از ص ۶۰ تا ص ۶۹
- مسافرت مجلل شاهنشاه با آذربایجان
از ص ۶۹ تا ص ۸۰
- واقعه ناگوار ۱۵ بهمن ۱۳۲۷. سوء قصد بجان شاهنشاه
از ص ۸۱ تا ص ۸۷
- مسافرت مجلل و مفصل اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد
رضا شاه پهلوی بکشورهای متحده امریکا بر حسب دعوت
مسترتروهن ریاست جمهوری امریکا
از ص ۸۷ تا ص ۱۰۲
- ازدواج ورخته اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد رضا شاه
پهلوی با والاحضرت ثریا
از ص ۱۰۳ تا ص ۱۱۲
- پایان دفتر نخست
از ص ۱۱۲ تا ص ۱۱۳

مژده بهم میهنان عزیز

جلد دوم پهلوی نامه مشیری شامل مطالب ارزنده و وقایع و حوادث مهم
مراحل مختلف دوران زندگی پرافتخار اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمد
رضاشاه پهلوی از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ در آینده نزدیکی چاپ و در دسترس
خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت. ضمناً اشخاصیکه بامنتهای علاقمندی
در مورد پخش و انتشار این کتاب در سراسر کشور با ما صمیمانه همکاری
فرموده اند با اظهار کمال قدر دانی هنگام چاپ جلد دوم ضمن داستانی
بخصوص از آنان بنیکی یاد خواهد شد .

تصحیح

صحیح	غلط	سطر	صفحه
بدان	بدآن	۵	۵
جغرافیای	جغرافیان	۹	۹
پیاده	پپاه	۱	۱۴
شه	شاه	۱۱	۱۶
امیدوار	امیدار	۵	۲۲
نمانم	نمایم	۷	۳۹
برگ	برک	۱۳	۴۸
وزان پس	وازان پس	۷	۵۳
بیقرین	بیقرین	۱۴	۵۳
پهلوی	پهوی	۵	۶۶
دعوت شهردار	دعوت شه	۲	۷۵
شه	شه	۱۳	۷۷
شاهنشه	به شاهنشه	۱۱	۹۲
همکاریش	هکاریش	۱	۹۳
دوده	دوده	۱	۱۰۴
دوده	دوده	۱	۱۰۸